نقد و بررسی ادلهٔ عقلی قرآنیون ایرانی در باب قرآن بسندگی ـ
علیرضا رحیمیان، سیدعبدالحمید ابطحی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال پانزدهم، شماره ۵۸ «ویژه قرآن‌بسندگی»، بهار ۱۳۹۷، ص۱۰-۵۷

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

نقد و بررسی ادلهٔ عقلی قرآنیون ایرانی در باب قرآن بسندگی

علیرضا رحیمیان*
سیدعبدالحمید ابطحی**

چکیده: در این گفتار، بعضی از ادلّهٔ عقلی قرآن بسندگان ایران، نقد و بررسی می‌شود. نگارندگان عقیده دارند که قرآن بدون روایات، رمز و معمّا نیست و می‌توان حقایقی از آن فهمید، وابستگی قرآن به مبین استبعاد عقلی ندارد و ادعای استبعاد در این زمینه، نوعی مغالطه است. همچنین نیاز قرآن به مبیّن، نقصی برای قرآن نیست. نگارندگان نقش‌های احتمالی مبیّن را روشن ساخته‌اند. نیز حقّ بیان و توضیح برای آورندهٔ قرآن را به حکم عقل تبیین می‌کنند.

اشاره به موارد تعارض درونی آراء مدعیان کفایت کتاب، تفاوت جوهری بیان پیامبر با تلاش ما در فهم قرآن، و اهمیت تسلیم به شأن نبی نسبت به قرآن، عناوین دیگر مقاله‌اند.

کلیدواژه‌ها: قرآن و مبیّن؛ قرآنیون ایران؛ قرآن بسندگی؛ تبیین قرآن.

---

*. دکترای عرفان اسلامی، محقق و پژوهشگر.
**. دکترای فلسفه دین، محقق و پژوهشگر habtahi5@gmail.com

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

۱ـ مقدّمه

در این گفتار، دعاوی کسانی را مورد توجه و استقراء قرار می‌دهیم که بر آن هستند قرآن به خودی خود قابل فهم است و در ارائهٔ دین کامل در آن کاستی وجود ندارد. به عقیدهٔ آنان، آنچه خداوند به عنوان دین مورد نظر داشته، در قرآن منعکس است و اگر بیش از این مورد نظر حق تعالی می‌بود در قرآن می‌آمد. این بینش که مدافع نوعی قرآن محوریِ افراطی است، سنّت را به عنوان حاشیه و نقش فرعی تلقی می‌کند که نیاز به آن جدّی نیست و توضیح می‌دهند اگر سنت مخالف قرآن است باید کنار زده شود، و اگر موافق قرآن است، بهتر آن که همان مضمون قرآنی آن که معتبر است اخذ شود.

مدافعان این بینش به کمک برداشت‌های خود از قرآن، تلاش فراوانی برای تضعیف سنّت کرده‌اند و برای اثبات اصالت و کفایت قرآن به استدلالهای متنوعی تمسّک کرده‌اند. ادلهٔ این گروه برای اثبات خودبسندگی قرآن در چند گروه مختلف جای می‌گیرند که در این گفتار، برخی از ادلّهٔ عقلی آنها را مرور می‌کنیم.

۲ـ دلایل عقلی کفایت کتاب

آنچه به عنوان دلیل عقلی کفایت کتاب مطرح می‌شود، به موضوع هدف از انزال کتاب و ارسال رسول متکی است، مبنی بر اینکه اگر کتاب الهی برای هدایت مردمان آمده است، شرط بدیهی برای حصول این هدف آن است که مردمان بتوانند مطالب آن را دریابند و راه هدایت را از طریق آن کشف کنند. حال اگر کتاب، گویا و قابل فهم و درک نباشد و یا آنچه قابل فهم است حجّت نباشد و برای عمل و عقیده اعتبار نداشته باشد، نقض غرض می‌شود. خصوصاً اگر دقت کنیم که دلیل حقانیت رسول هم کتاب است. یعنی مردم باید اول کتاب را بفهمند تا به حقانیت رسول هم پی ببرند، لذا مخاطب اولیهٔ کتاب خود مردم

هستند که اگر اصول مخاطبه در این جا مراعات نشود، امری خلاف حکمت صورت گرفته است، یعنی شرط اولیهٔ مخاطبه این است که زبان مخاطَب مورد نظر باشد و او کلام گوینده را بفهمد و مقصودش را از خلال کلامش دریابد. به این ترتیب با توجه به غرض ارسال رسول که هدایت مردم است و انزال کتاب که هم حجت رسول و هم عامل هدایت است، مردم باید پیام الهی را از خلال کتاب الهی و از طریق ظواهر کلام او درک کنند.

یوسف شعار در تفسیر آیات مشکله می‌گوید کتابی که مردم نفهمند نمی‌تواند هدایتگر باشد:

«علّت ندارد که ما از فهم معانی آیات عاجز باشیم، مگر قرآن به زبان عربی ساده و آشکار نازل نشده؟ اگر آیه‌های قرآن که برای هدایت بشر است قابل فهم نباشد، دلیل بر ساختگی بودنش خواهد بود، زیرا کتابی که مردم از فهمش عاجز باشند، نمی‌تواند به آنان راهنما باشد، و مسلّماً چنین کتابی از جانب خدا نمی‌تواند باشد.»[1]

شعار با استناد به قدرت الهی هر گونه احتیاج به مبیّن را نفی کرده و آن را مستلزم ضعف الهی دانسته است. می‌نویسد:

«اگر شخصی بخواهد در میان قومی که با خود او هم زبان هستند اظهار مرام و اجرای قانونی بنماید، چرا باید گفته‌های خویش را به طرزی بیان کند که همیشه محتاج به تفسیر و توضیح باشد؟ آیا این کار، عبث و موجب انتقاد عقلاء نیست؟»[2]

در جای دیگر می‌نویسد:

۱. تفسیر آیات مشکله، یوسف شعار، ۱۱۵ و ۱۱٦.

۲. تفسیر آیات مشکله، یوسف شعار، ۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

«گذشته از اینها به کدام دلیل می‌توان گفت که اخبار را می‌توان فهمید و قرآن را نمی‌توان؟ در صورتی که قرآن کلام خداوند است و خدا بهتر از مخلوق بر اداء مقصود قادر است.»[1]

نویسندهٔ مذکور معتقد است که اگر گوینده کلامش را به گونه‌ای مطرح سازد که احتیاج به تفسیر داشته باشد، کاری خلاف عقل است، خصوصاً اگر متکلّم فصیح و بلیغ و قادر بر ادای مقاصد خود باشد. او بر اساس این قاعده، عدم احتیاج قرآن به مبین را ضروری و عقلی می‌داند، چرا که خداوند از هر گوینده‌ای بر ادای مقصودش تواناتر است.

نظیر همین رهیافت عقلی را به موضوع عدم نیاز قرآن به مبیّن در نوشته ابوالفضل برقعی می‌بینیم. او در کتاب «تابشی از قرآن» تحت عنوان «قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد» دلایلی را مطرح می‌کند، از جمله به قدرت الهی در ارائه مقاصد خود تمسّک می‌کند و می‌گوید اگر خدا نتواند مطلب را به ما بفهماند، هیچ مفسّر دیگری هم توان این کار را نخواهد داشت:

«ثانیاً تفسیرهایی که نوشته‌اند همه کلام بشری است و کلام خدا روشن‌تر از کلام ایشان است. حق تعالی در واضح‌گویی و فهمانیدن مطالب از هر بشری استادتر است. اگر کسی کلام روشن خدا را نفهمد، کلام مفسّرین را به طریق اولی نخواهد فهمید.»[2]

شیوهٔ استدلال به گونه‌ای است که نه تنها عرصه را بر مفسّران تنگ می‌کند، بلکه هر گونه مبیّنی را برای قرآن منتفی می‌سازد، چرا که خداوند را در تفهیم مطالب، از هر بشری تواناتر می‌داند. لذا وجود مبیّن را مستلزم عجز الهی در ارائه

۱. همان، ۸.
۲. تابشی از قرآن، برقعی، ۲۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

مقاصد خود می‌پندارد.

قلمداران موضوع را از دریچهٔ متفاوتی مطرح ساخته است. سخن وی این است که اگر کتابی برای تمام زمانها نوشته شود و مخاطب آن همهٔ مردم باشند، وابسته بودنِ فهم آن به عدّه‌ای محدود غلط خواهد بود و با عمومیت مخاطبان آن سازگار نیست. بر این اساس می‌توان استدلال کرد که قرآن هم برای همه قابل فهم همه است و به هیچ گروهی اختصاص ندارد. وی می‌نویسد:

«خداوند متعال قرآن را برای هدایت بشر فرستاده و چگونه می‌توان گفت کتابی که برای دستور زندگی بنی آدم تا انقراض عالم آمده قابل فهم نیست! و باید به اشخاص معدودی که در برهه‌ای از زمان در محیطی مجهول بوده‌اند و با هزاران سال که از عمر عالم مانده احدی از آنان نیستند باز هم باید به آنان مراجعه کرد و فهم آن را منحصر به ایشان دانست؟»[1]

در اینجا استقلال قرآن را لازمهٔ هدف انزال آن دانسته است، یعنی جهانی بودن کتاب مستلزم این است که کتاب مستقلاً و برای همه قابل استفاده و استناد باشد و اگر اینطور نباشد نوعی نقض غرض حاصل می‌آید.

برقعی در کتاب «احکام القرآن» به حجت بودن قرآن تمسّک کرده و آن را وسیلهٔ استدلال بر کفایت کتاب قرار داده است. به عقیدهٔ او، به اتفاق جمیع علمای اسلام قرآن حجّت است. و لازمهٔ حجیّت این است که مخاطب معنا را بفهمد و مقصود را دریابد، وگرنه حجّت دانستن چیزی که تکلیف مخاطب را روشن نمی‌سازد سخنی تناقض آلود است. او تحت عنوان «قرآن حجت الهی است برای عموم مردم» می‌گوید:

«تمام علمای اسلام - چه شیعه و چه غیر شیعه- قرآن را حجّت می‌دانند و برای

۱. ارمغان آسمان، قلمداران، ۱۸۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

احکام اسلام چهار دلیل شمرده‌اند که هر یک از آنها را مستقلا حجّت می‌دانند: اوّل قرآن، دوم عقل، سوم سنّت و احادیث صحیحه، چهارم اجماع. و حجت وقتی حجّت است که مکلّف آن را بفهمد و اگر نفهمد حجّت بر او تمام نیست. بعضی از مردم که توجّه به این مطلب ندارند، می‌گویند قرآن را کسی نمی‌فهمد جز امام و این سخن، سخن باطلی است، زیرا اگر مردم نفهمند حجّت نمی‌شود.»[1]

استناد به یک سخن مشهور و مقبول، اساس این استدلال را تشکیل داده است و با یک تحلیل معنایی سعی شده نتیجه به دست آید. البته این قبیل استنتاج‌ها با مغالطاتی همراه است که در جای خود روشن خواهد شد، ولی مجموعاً مطلب به شیوه عقلی بیان شده است.

شریعت سنگلجی در «کلید فهم قرآن» برای قابل فهم بودن قرآن دلایلی ارائه می‌کند، و ذیل «دلیل عقل» می‌گوید:

«۱ـ اگر در قرآن آیاتی و کلماتی بود که کسی نمی‌فهمید، خطاب به قرآن مانند آن بود که ترک زبان را به لغت فارسی دعوت و تبلیغ کنند، و خود این امر سفاهت است. قرآن می‌فرماید: «هذا بیان للناس». چگونه بیان خواهد بود اگر کسی آن را نفهمد؟ چطور تصویر می‌شود که خداوند حکیم، تکلّم به کلماتی کند که کسی نفهمد؟ واقعاً گفتن این کلمات کاشف از حمق گوینده یا کفر اوست که می‌خواهد قرآن را از دست مردم بگیرد و به جای آن اباطیل نشر دهد.

۲ـ مقصود از تکلّم، فهماندن است. اگر مفهوم نباشد، مخاطبه عبث و سفه خواهد بود و لایق شخص حکیم نیست.»[2]

آنچه این نویسنده و هم فکران او تحت عنوان فهم قرآن مدّعی می‌شوند، فهم

۱. احکام القرآن، برقعی، ۵.
۲. کلید فهم قرآن، سنگلجی، ۲۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

همراه با حجیت است، فهمی که قابل استناد باشد. از نظر آنها فهمی که حجّت نباشد، مانند عدم فهم است. یعنی دلیل عقلی مذکور حامل این معناست که قرآن به تنهایی و مستقلاً معانی و مقاصد خود را به مخاطبان می‌رساند و در افادهٔ مقاصد آن نیازی به غیر ندارد.

پیام مشترک جملاتی که از برخی نویسندگان ذکر شد، این است که به حکم عقل، قرآن نمی‌تواند به مبیّن وابسته باشد وجوهی نظیر:

ـ عبث بودن وابستگی قرآن به مبیّن در جایی که متکلّم فصیح و بلیغ است؛

ـ ناتوانی غیر، از تبیین آنچه خداوند نتواند بگوید؛

ـ قبح وابسته کردن فهم کتابی عمومی به فهم عده‌ای محدود و نسبتاً ناشناخته؛

ـ شرط حجّت بودن کتاب، قدرت متکلّم بر فهم آن است؛

هر یک رهیافتی عقلی به مسئله استقلال قرآن در دلالت می‌باشد.

به نظر ما از طریق عقل، نمی‌توان منکر جایگاه تبیینی نبیّ اکرم نسبت به قرآن شد. بر همین اساس در این گفتار، رابطهٔ قرآن و مبیّن احتمالی آن را از دیدگاه عقل مورد بررسی قرار می‌دهیم. ابتدا به این می‌پردازیم که فرض همراهی قرآن و مبیّن کاملاً معقول و غیر مستبعد است. به دنبال آن نشان می‌دهیم عقلاً آورندهٔ قرآن هر گونه توضیحی را در حاشیه قرآن می‌تواند بیاورد. سپس اهمیت و کاربرد توجه و تسلیم به این شأن پیامبراکرمﷺ را مورد گفتگو قرار می‌دهیم.

۳ـ پاسخ و نقد

۱ـ۳. مقدمه

عقیدهٔ شیعه در مورد قرآن، همواره در قالب اندیشهٔ "عدم افتراق ثقلین" مطرح بوده و این موضوع یکی از اساسی‌ترین فارق‌های میان شیعه و دیگر فرقه‌ها بوده است. شیعه بر آن است که قرآن به عنوان ثقل اکبر، هیچگاه از ثقل دیگر که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

عترت باشد، جدایی نمی‌پذیرد. اگر مدلول اصلی این تفکر را ضرورت مراجعه به مبیّن بدانیم، می‌توان در مقابل این اصل شیعی، اندیشهٔ کفایت کتاب را مورد توجّه قرار داد که مدلول آن عدم نیاز به مبیّن است.

نکته مهم این است که در حوزهٔ فکری شیعه هم بعضاً نغمه‌هایی در دفاع از استقلال قرآن شنیده شده است. در این گفتار به اختصار، به نقد و بررسی این دیدگاه خواهیم پرداخت، چرا که این اندیشه‌ها اساس فکر شیعی را مورد اصابت قرار می‌دهد.

در میان کلمات داعیان این فکر، مطالبی به چشم می‌خورد مبنی بر اینکه کفایت کتاب در ارائه مقاصد خود، امری عقلی و ضروری است. یعنی احتمال اینکه خداوند فهم مقاصد خود را در قرآن وابسته به غیر کرده باشد منتفی است، و چنین احتمالی محذوراتی در پی دارد. در این تعابیر، نوعی رهیافت عقلی به موضوع «قرآن و مبین» ارائه شده است و از طریق برخی استبعادها تلاش شده نیاز به مبیّن را منتفی بداند.

۲ـ۳. نسبت قرآن و مبیّن در دیدگاه عقل

مدعای این گفتار، این نیست که قرآن بدون روایات به صورت رمز و معمّاست و نمی‌توان از جملات آن معنایی فهمید. البتّه بعید است که کسی چنین ادعای واضح البطلانی را مطرح کند. بلکه سخن بر سر این است که آیا می‌توان صرف نظر از پیامبر اکرمﷺ و آورندهٔ قرآن یا مبیّن الهی آن، به این معانی ظاهری به عنوان مرادات الهی اطمینان یافت و آیا فهم حاصل، مستقلاً و بدون مراجعه به نبی برای ما حجّت است یا نه. آیا برای قرآن مبیّنی الهی قرار داده شده است؟ اگر چنین باشد، تا چه محدوده‌ای مراجعه به او لازم است و آیا همه جا باید از او جواز حجیّت را گرفت یا در برخی محدوده‌های قرآن، ما در درک معانی، آزاد و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

مستقل از مبیّن هستیم. پاسخ به شبهات عقلی را در دو مرحله مطرح می‌کنیم:
۱ـ ابتدا موضوع وابستگی قرآن به مبین را از نظر عقل مستقل بررسی می‌کنیم.
۲ـ سپس حکم عقل را در مورد شأن نبی نسبت به قرآن، می‌آوریم.

۱ـ۲ـ۳. عدم استبعاد وابستگی قرآن به مبیّن

از نظر ما وابسته بودن قرآن به مبین هیچ گونه بُعد عقلی ندارد. ولی دیدیم که برخی چنین وابستگی را مستبعد تلقی می‌کنند. آنها می‌گویند: صرف نظر از اینکه نهایتاً نظریهٔ وابستگی قرآن و مبیّن اثبات می‌شود یا نه، فرض آن دور از عقل یا اصولاً نشدنی است. به طور کلّی این نوع استبعاد که مربوط به جنبهٔ امکانی یک نظریه است،[1] به عوامل مختلفی می‌تواند بازگردد:
۱ـ وجود تناقض درونی در نظریه و یا مشکل منطقی.
۲ـ وجود تناقض میان نظریه با بدیهیات عقلی و یا مسلّمات.
۳ـ نظریه دارای پیش فرضهایی از قبایح عقلی باشد.
۴ـ فرض تحقق نظریه مستلزم قبایح عقلی باشد.

به بیان دیگر، هر ایده و نظریه برای آنکه مقبول واقع شود، باید ابتدا مرحلهٔ ثبوتش بلامانع باشد، یعنی لوازم این نظریه نباید محال و ممتنع یا قبیح ذاتی باشد. اگر نظریه‌ای دارای یکی از این معضلات بود، دیگر نیازی به بررسی دلایل آن در مراحل بعدی نیست. پس از فراغ از مرحلهٔ ثبوت، باید مرحله اثبات (یا دلالت) آن را بررسی کرد. یعنی صِرف نداشتن منع عقلی و داشتن امکان ثبوتی برای قبول یک نظریه کافی نیست، بلکه باید آن را اثبات کرد. در مواردی که نوعی

۱. در مباحث معرفت‌شناسی به این بُعد از یك نظریه، عقلانیت (یا معقولیت) می‌گویند، یعنی یك نظریه وقتی معقول است که شرطهای مذکور در آن حاصل باشد و اصولاً نظریه‌ای که فاقد این وصف باشد، دیگر مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. البته در حوزه معرفت‌شناسی غرب، شرط سوم و چهارم خیلی مطرح نیست.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

استبعاد برای نظریه مطرح می‌شود، در واقع تردید در مرحلهٔ ثبوت آن صورت گرفته است. نظریهٔ حجیّت جمعیّهٔ قرآن و سنت، با چنین تشکیکهایی هم مواجه می‌باشد. ابتدا باید ناوارد بودن این استبعادها مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به این مقدمه، اگر نظریهٔ «عدم کفایت کتاب» چنین معنا شود که «خداوند حجیت فهم ما از قرآن را در گرو رجوع ما به مبیّن قرآن قرار داده است و مبیّن قرآن را خودش منصوب فرموده است»، ادعای ما این است که این نظریه، نه از نظر امکانی مشکل منطقی دارد و نه با بدیهیات عقلی تعارض دارد. لذا در مقام عمل حجیّت جمعیّه امری ممکن و محتمل است.

به نظر ما عقل مستقل در باب اجمال و تفصیل و ابهام و وضوح قرآن، حکم اولیه‌ای ندارد؛ یعنی اگر هیچ پیش فرضی را در اینجا وارد نکنیم، عقل نفیاً و اثباتاً حکمی ندارد و طرفین احتمال را ممکن می‌داند. وجود اجمال در ساختار قرآن، نه قبیح ذاتی است و نه خلاف حکمت است و نه در آن می‌توان نقض غرضی را آشکار ساخت.[1] مانعی ندارد که قرآن کاملاً مبیّن و روشن باشد؛ به طوری که فرد از مراجعه به غیر، مستغنی باشد و هر چه را لازم است در قرآن بیابد. متقابلاً مانعی ندارد که قرآن مراتبی از اجمال داشته باشد و کشف برخی (یا جمیع) مرادات آن در مراجعه انحصاری به قرآن ممکن نباشد. به عبارت دیگر، کشف برخی مرادات آن بر مراجعه به خارج از قرآن متکی باشد.

۲ـ۲ـ۳. رفع برخی استبعادها

در سطور پیش شاهد برخی تعابیر بودیم که وابستگی قرآن به مبیّن را از جهتی خلاف عقل می‌دانست. به نظر ما تمام این موارد، مبتلا به نوعی مغالطه می‌باشند.

۱. تبیین این جهت در رساله‌ای دیگر از مؤلفان صورت گرفته است، مبنی بر اینکه ما نمی‌توانیم پیشاپیش حکمت عقلی و غرض حتمی بر افعال الهی مترتب کنیم. این بحث مفصل در این گفتار مختصر نمی‌گنجد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

مثلاً در «تفسیر آیات مشکله» آمده بود که خداوند بر رساندن مقاصد خود کاملاً توانا می‌باشد و اگر کلامش را ناقص و محتاج بیان ارسال دارد، شایستهٔ اعتراض است.

برای بررسی می‌گوییم: پیش فرض مخدوشی در این استدلال مورد استفاده قرار گرفته است، و آن اینکه خداوند می‌خواسته مردم از طریق مراجعه به کلامش تمام مقاصد او را دریابند. این یک مصادره به مطلوب روشن است، چرا که همین امر، محلّ نزاع است. به عقیدهٔ مدعیان حجیّت جمعیّه مشیت الهی بر آن نبوده که افراد تمام مقاصد الهی را از ظواهر کلامش دریابند و این کار عبث نیست، چرا که دست کم یک حکمت آن وابسته کردن مردم به مبیّن قرآن است، به طریق اولی واضح نبودن مقاصد الهی از ظواهر کلامش، نه به دلیل عجز الهی بلکه مستند به حکمت بالغهٔ الهی است.

چنین القا می‌شود که ادعای همبستگی قرآن و مبیّن معادل اعتقاد به نقص و بلاتکلیفی کتاب خداست، یعنی خود خداوند در رفع نقص آن موفق نبوده یا دچار عجز بوده، لذا باید کسی را پیدا کرد تا منظور خداوند را از کلامش روشن سازد. در واقع با این بیان می‌کوشند نظریهٔ «عدم کفایت فهم ما از کتاب» را با اعتقاد به عجز و نقص الهی پیوند دهند و آن را با اشکالی عقلی مواجه سازند. ایراد می‌کنند که چگونه ممکن است کلام کسی از کلام الهی روشن‌تر باشد تا کلام او را مبیّن کلام خدا بدانیم:

«قرآن نور مبین و در نورانیت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است. و کلام بزرگان بشر - چه امام و چه پیغمبر- نسبت به کلام خدا مانند چراغ دستی و یا شمع است نسبت به خورشید. آیا از جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد به واسطهٔ کلمه دیگران بفهمد، در صورتی که کلام خدا نور

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

مبین و نور یقین است؟ باید گفت شما می‌خواهید با شمع، خورشید را پیدا کنید.»[1]

«مختصر اینکه کتاب خدا کتاب کاملی است و محتاج به اینکه بنده‌ای آن را کامل نماید نیست، و کتاب خدا از هر جهت مستغنی از مخلوق است. پس اگر مطلبی را بیان نکرده، یا لازم نبوده و علم آن را از بندگان نخواسته است و یا در سنّت رسول بیان نشده است.»[2]

مؤلف "تابشی از قرآن" چنین القا می‌کند که رجوع به کلام نبی برای بیان قرآن، نوعی بی‌توجهی به خداوند، یا تکمیل کار حق تعالی و رفع نواقص آن است؛ لذا این عمل را جهالت و منافی با کمال کتاب خدا معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد این تعابیر سرشار از مغالطه و خروج از محل نزاع است. به همان صورت که منع عقلی ندارند خداوند مطلبی را در قرآن نگذارد و از ما هم نخواهد، ممکن است مطلبی را هم در قرآن نگذارد ولی آن را بخواهد و راه کشف آن را مثلاً در سنّت رسولش قرار دهد، چنانکه مؤلف مذکور هم در همین جا معترف است. این مستلزم عجز و ناتوانی حق تعالی نمی‌باشد و همچنان منعی ندارد مطلبی را در قرآن قرار دهد، ولی آن را از افق درک ما خارج سازد و کشف آن را منوط به بیان مبیّنی مثل رسولش بنماید.

مهم این است که عقل نسبت به تمام این احتمالات ساکت است و همه را می‌پذیرد. تنها نکته‌ای که از این فرض‌ها استنتاج نمی‌توان کرد، مسألهٔ عجز و ناتوانی خداوند است و اینکه او در آوردن کلام روشن و ساده درمانده باشد. اصولاً عجز در جایی است که فاعل، قصد و اراده انجام فعلی را بکند ولی نتواند

۱. تابشی از قرآن، ۲۳.
۲. همان، ۲۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

آن را به انجام رساند، اما در جایی که فاعل قدرت انجام کاری را دارد و آن را عملی نمی‌سازد، قضاوت منطقی این است که عدم صدور فعل را مستند به مصلحت سنجی و حکمت او بنمائیم.

از همین جا مغالطهٔ کلام برقعی هم روشن می‌شود. وی می‌گوید کلام هیچ مفسّر بشری نمی‌تواند روشنگر کلام الهی باشد. اگر منظور از مفسّر بشری کسی است که از روی حدس و گمان سخنی در مورد کلام الهی می‌گوید، البته کلام او ارزشی ندارد و در حجیّت جمعیّه هم به چنین مفسّری ارجاع داده نمی‌شود. امّا اگر مفسّر الهی مورد نظر باشد که به علم موهبتی الهی در مورد آیات سخن می‌گوید، چنین تفسیری تبیین خود خداوند است که توسّط مبیّن الهی ارائه شده است. البته فرض اخیر هیچ منع عقلی و قبحی ندارد و ریشهٔ آن به عجز متکی نیست، بلکه تحت حاکمیت مشیت حکیمانهٔ او قرار خواهد داشت.

اما سخن نویسنده «ارمغان آسمان» که مدعی بود جهانی و دائمی بودنِ کتاب الهی با حصر فهم آن به عده‌ای محدود سازگار نیست، به شکل پرمغالطه‌ای ارائه شده است. اگر منظورش این است که صرفاً چند نفر قرآن را فهمیده و دسترسی به آنها هم در طول اعصار و امکنه مقدور نیست. این تفسیر از تفکّر شیعه گزاف و غلط است و ایراد مطلب مذکور، ربطی به نظریهٔ شیعه در باب قرآن و مبیّن ندارد. اما سخن شیعه وجود یک مبیّن الهی در کنار قرآن است که حتّی اگر بپذیریم کلام آنها محدود به عدهٔ اندکی در دورانی محدود بوده، هیچ گونه قبحی به همراه نخواهد داشت، چنانکه اصل قرآن هم به عنوان کتاب جاودانی دارای حجم محدود و متعلّق به زمانی مشخص است. یعنی اگر محدودیت زمانی و حجمی نقص باشد، قرآن را هم مثل مبیّن فرا می‌گیرد و اگر در قرآن این نکته استبعاد ندارد، در مبیّن هم به تبعیّت آن با منع عقلی و استبعادی مواجه نمی‌شود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

اما آنچه در «احکام القرآن» آمده که حجیّت حجّت به این است که مخاطب آن را درک کند، لذا لازمهٔ حجیّت قرآن این خواهد بود که مخاطب آن را بفهمد. در این سخن اگر فرض شده قرآن در حجیّت خود مستقل است، این سخن دچار مصادره به مطلوب است. و اگر این فرض در آن لحاظ نشده، هیچ مانعی نخواهد داشت که قرآن برای حجیّت به عترت و سنّت واصله از ایشان وابسته شده باشد و حجیّت در پرتو مراجعه به مجموع آن دو حاصل شود.

دیگر تعابیری که در این باب وجود دارد، دچار مشکلات مشابهی است. در یک نگاه کلّی به موضوع قرآن و مبیّن، می‌توان گفت حکم عقل این است که هم می‌شد کتابی بدون اجمال فرستاده شود که مبیّن نخواهد و هم اتّکای قرآن بر مبیّن امری ممکن است. لذا این یک مغالطه است که پیشاپیش فرض کنیم کتاب الهی هیچ اجمالی نمی‌تواند داشته باشد. این که فرض بگیریم عقلاً محال است کتاب الهی نیاز به غیر داشته باشد ـ به تعبیر دقیق‌تر، ما در فهم مرادات کتاب الهی نیاز به غیر داشته باشیم ـ و نیاز به مبیّن موجب لغو شدن انزال کتاب خواهد بود، این امور مغالطاتی بیش نیست و عقل به هیچ کدام حکم نمی‌کند. نیز این پندار که نیاز به مبیّن معادل قول به نقص قرآن است، اینها صرفاً ارائه سخیفِ سخن طرف مقابل است، خصوصاً که ردّ این ادّعای خودساخته را مساوی اثبات مدّعای خود می‌دانند، که این هم مغالطه‌ای مضاعف است.

تذکر: در بحث عقلی، طرفین از مدلول آیات نباید استفاده کنند. لذا استناد به آیاتی نظیر «هذا بیان للناس»[1] در مقام دفاع عقلی از اینکه قرآن به مبین نیاز ندارد، هم غلط و هم مغالطه است. در اینجا بدون اینکه بطلان استفاده از آیه را شرح دهیم، فعلاً به همین اکتفا می‌کنیم که از نظر روشی نباید در بحث عقلی از آیات

۱. به عنوان مثال ر.ک. کلید فهم قرآن، سنگلجی، ۲۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

به عنوان دلیل استفاده شود. در جای خود نشان می‌دهیم که مدلول آیه با استفاده-ای که این آقایان از آیه می‌کنند، فاصله دارد و منعی ندارد قرآن بیان و مبین باشد و مبیّن هم داشته باشد.

۳ـ۲ـ۳. نقشهای احتمالی مبیّن

در قسمت گذشته روشن شد هیچ استبعاد عقلی برای بودن مبیّن در کنار قرآن وجود ندارد و مانعی ندارد خداوند همراه کتابِ نازل شده‌اش یک مبیّن هم قرار دهد تا مقاصد الهی را در کتاب آشکار سازد. توجه شود ما سخن از ضرورت وجود مبیّن نکرده‌ایم، یعنی عدم نصب مبیّن هم مستبعد نیست و قبحی ندارد. اینکه خداوند ما را تا چه میزان از هدایت الهی بهره‌مند سازد و از چه طریقی این هدایت را به ما برساند، کاملاً وابسته به مشیّت و حکمت الهی است. لذا از طریق یک بحث عقلی محض نمی‌توان اثبات کرد که وجود مبیّن امری مستبعد است، و یا ثابت نمود بدون مبیّن، باب هدایت الهی بر مردمان گشوده نمی‌شود. هر دو قول، افراطی است و از پشتوانه عقلی بهره ندارد. آنچه در باب قرآن و مبیّن می‌توان به عقل نسبت داد، این است که احتمالات متعدد و متنوعی در این بستر وجود دارد که هیچکدام نه قبح عقلی دارند و نه ضرورت عقلی، بلکه هر یک می‌تواند از طرف حق تعالی ترجیح یافته و محقّق شود. در اینجا دست کم چند احتمال را مطرح می‌کنیم که تنها از طریق دلایل نقلی و تاریخی می‌توان یکی را ترجیح داد. احتمالاتی نظیر اینکه:

۱ـ قرآن نازل شود بدون اینکه در کنار آن مبیّنی قرار گیرد و قرآن هم اجمالی نداشته باشد.

۲ـ قرآن نازل شود و حاوی برخی اجمالات باشد، و در عین حال مبیّنی در اختیار نباشد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

۳ـ قرآن حاوی مجملاتی باشد و رفع اجمال آن از طریق نبی صورت نگیرد.
۴ـ قرآن مجملات داشته باشد و رافع اجمال آن خود پیامبر اکرمﷺ باشد.
۵ـ قرآن اجمال نداشته باشد و در عین حال، رجوع به کلام نبی امری الزامی باشد.

در احتمال اول، قرآن در تبیین مقاصد الهی کفایت می‌کند و حق متعال مطالب را به گونه‌ای در کتاب مُنزل خود فرستاده است که بدون مراجعه به غیر، آنچه از ظواهر کتاب درک می‌شود، حجت است. در احتمال اول، اصولاً مفسّر و مبیّنی در کنار قرآن وجود ندارد و نیازی هم به مبیّن نمی‌باشد.

احتمال دوم این است که کتاب مُنَزل الهی حقایق و مطالبی در بردارد که دست کم بخشی از آن، از طریق اکتفا به ظواهر قرآن قابل دستیابی نباشد. در چنین فرضی نیاز به مبیّن برای دستیابی به آن حقایق، امری روشن و واضح است و حسنِ بودن یک مبین هم امری هویدا می‌باشد. البته معرّفی یک مبیّن در کنار قرآن ضروری نخواهد بود، به این معنا که عدم تعیین مبیّن قبحی ندارد. بله، آنچه قبیح و ناپسند است، تکلیف و بازخواست نسبت به آن معارف و حقایق مکتوم و مجمل می‌باشد. ما مطمئن هستیم که خداوند متعال از «عقاب بلابیان» منزّه و مبرّی است، لذا اطمینان داریم به فرض هم که در کتاب مُنزل حقایق مکتومی وجود داشته باشد که از دسترس ما به دور است، خداوند عمل یا عقیده به این امور را از ما نمی‌خواهد.

نکته اساسی این است که ما به دلیل جهل و حقارت خود ممکن است نتوانیم حکمت این وضعیت را دریابیم، ولی در عین حال به خود اجازه نمی‌دهیم جهل خود به حکمت الهی را معادل بی‌حکمتی و عبث بودن فعل او بپنداریم. تذکّر این واقعیّت هم مناسبت دارد که در شرایط فعلی و در دورانی طولانی، همچنان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

بسیاری از حقایق قرآن مجید مکتوم مانده است و راهی به این حقایق نمی‌باشد و ما این وضعیت را بر خداوند قبیح نمی‌دانیم. به این ترتیب عقل نمی‌تواند حکم به لغو بودن این فرض بدهد، چرا که کسی می‌تواند بر لغو بودن امری حکم دهد که جمیع جهات مسأله محاط و معلوم او باشد. حدّ تشخیص عقل به حسن و قبح ذاتی منتهی می‌شود. ما در امور و برنامه‌های تربیتی خود نیز مشابه همین وضعیت را عمل می‌کنیم و برای آن حکمتهایی منظور می‌داریم. از موارد جالب این حکمتها این است که فرد در یک اضطراب و دغدغه‌ای باشد که ای کاش تفصیل حکم را می‌دانستم و طبق آن عمل می‌کردم. همین دغدغه[1] می‌تواند امری مطلوب باشد و منشأ صدور یک حکم به صورت مجمل شود.

بر این اساس کسی را یارای آن نباشد تا بگوید «معقول نیست خداوند کتابش را مجمل وانهد»، و بخواهد آن را امری قبیح جلوه دهد. توجّه شود که وجود یک مورد اجمال یا موارد متعدد و کثیر اجمال در قرآن، از جهت سکوت عقل نسبت به آن یکسان است.

احتمال سوم این است که قرآن مبیّن لازم دارد ولی این نقش را نبی نداشته باشد، یعنی باز هم منع عقلی ندارد که خداوند قرآن را مجمل نازل کند ولی رفع اجمال آن را از طریق نبی قرار ندهد، مثل این که از طریقی دیگران را عالِم کند تا تفاصیل لازم را ایشان مطرح کنند.

احتمال چهارم امکان رفع اجمال بالنبّی است که البته پسندیده و معقول است رفع اجمالات قرآنی را متّکی بر بیان نبی کنند، یعنی او را حامل علم به تفاصیل قرآن کنند و افراد را ملزم و مأمور بسازند که برای فهم مرادات قرآن به او رجوع

۱. شدت این دغدغه در فرد، حکایت از روح بندگی می‌کند، مانند کسی که یکی از وجوه انتظارش نسبت به امام عصر عجل الله فرجه این است که ای کاش ایشان را درک کند و از علوم و معارف ایشان بهره‌مند شود. این تمایل در همه نیست و کاملاً مستحسن است که حق تعالی برای همین میل درونی اجر و ثوابی قرار دهد و آن را معیار تمییز و رتبه‌بندی میان افراد بداند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

کنند. به عبارت دیگر، حجّیّت قرآن را بر بیان او منوط سازند. این فرض هم هیچ منع و قبح عقلی ندارد، بلکه به اعتقاد ما مشیّت الهی بر این قرار گرفته است و برخی وجوه حُسن و حکمت آن را هم می‌توانیم دریافته و تصدیق کنیم.

احتمال پنجم امکان عدم اجمال به همراه ارجاع به نبی است. این فرض هم هیچ منعی ندارد و مسألهٔ حاکمیّت مطلقهٔ الهی بر تقدیرات ما را بیشتر روشن می‌سازد. در این شقّ، کلام در این است که فارغ از اجمال و عدم اجمال قرآن، اصولا دلیلی برای عدم تبعیّت از غیر نداریم. اگر خداوند متعال امر کرد ما ملزم به تبعیّت خواهیم بود. یعنی چنین نیست که شأن نبی منحصر در رفع اجمال از قرآن است. به فرض محال که ما به هیچ تبیینی نیاز نداریم، باز هم اگر امر به تبعیّت از شخصی شدیم، باید اطاعت کنیم و تشخیص و فهم عرفی ما در این جا رنگ می‌بازد. چنانکه در مقابل حضرت خِضر که یقیناً از طرف خدا مجاز است کاری کند که عقل من از درک آن عاجز است، من مجاز نیستم به فهم خود اکتفا کنم و او را در عملش یا قولش انکار کنم. البته در این احتمال، نبی نسبت به قرآن نقش تبیین کننده ندارد.

به این ترتیب حتی اگر قرآن، مبیَّن می‌بود، استناد به تامّ بودن قرآن نمی‌تواند برای عمل و کلام نبی از طرف ما حدّی بزند، در جایی که می‌دانیم او به اجازه الهی عمل می‌کند. حتی اگر قرآن مجمل باشد و فردی نه برای بیان اجمال بلکه برای تبعیّت معیّن شود، باز اطاعت او ضروری است. (البته بررسی این شقّ موضوع این گفتار نیست.)

با توجه به آنچه مطرح شد، می‌یابیم استبعادهای عقلی که توسّط معتقدان به کفایت کتاب مطرح می‌شود، بیشتر یک سلیقهٔ شخصی است تا حکم عقلی. از طرف دیگر آنچه در این مباحث به عنوان بحث عقلی تعقیب می‌شود، اثبات یک

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

شأن و حقّ برای پیامبرﷺ است که شأن مبیّن بودن و حقّ توضیح کتاب را ایشان به صورت طبیعی و به دلیل نبوتشان دارند و تکلیف نهایی را هم خود پیامبرﷺ باید معین کنند. ما از طریق عقل نمی‌توانیم بفهمیم خداوند در مورد قرآن چه مشیتی دارد، بلکه نبیّ مکرم که لسان الهی است، باید ما را از ارادهٔ خداوند در باب نقش ایشان نسبت به قرآن خبر دهد.

۴. حق بیان برای آورنده قرآن

یک نظریه در دو مقام بررسی می‌شود: یکی مقام ثبوت و دیگری مقام اثبات. در مقام ثبوت، امکان آن بررسی شده و از آن رفع استبعاد می‌شود. این مقام شرط لازم است ولی شرط کافی، ارائهٔ ادلّهٔ صحّت نظریه است که از آن به مقام اثبات یاد می‌شود و در این مرحله، از دلایل نقلی و عقلی و هر دلیل دیگری که مناسب باشد می‌توان بهره برد. یادآور می‌شویم گفتار حاضر عهده‌دار مقام ثبوت است، و مقام اثبات به گفتارهای دیگر نیاز دارد.

در سطور پیشین نشان دادیم هیچ مانع و مشکل عقلی برای تئوری همبستگی قرآن و مبیّن وجود ندارد. اینک به این مطلب می‌پردازیم که نبیّ و صاحب معجزه حقّ و شأن هر گونه بیانی را در مورد قرآن دارد و ما نمی‌توانیم برای او محدودیتی قائل شویم. اگر محدودیتی هم در کار باشد، باز فقط در شأن اوست که آن را اعلام کند و در هر صورت ما باید تابع و طالب توضیحات او باشیم.

۱ـ۴. ضرورت تسلیم به نبی به دلیل اعجاز قرآن

می‌دانیم که انبیاءعلیهم‌السلام برای اثبات ارتباط و اتصال خود با خداوند متعال، معجزه آورده‌اند. عصای حضرت موسیعلیه‌السلام و احیای اموات به وسیله حضرت عیسیعلیه‌السلام سند ارتباط آنها با خداوند بوده است. با ارائهٔ این موارد، معلوم می‌شد که صاحب اعجاز مردی الهی است، و در نتیجه باب ارتباط و رجوع به او باز

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

می‌شد. وقتی روشن شود شخصی از طرف خدا سخن می‌گوید، تبعیّت از او لازم می‌شود. پس شأن معجزه این است که ما را به نبیﷺ ارجاع دهد و تسلیم او نماید.

با این توجه به قرآن بر می‌گردیم. همه اتفاق نظر دارند که قرآن معجزهٔ پیامبر اسلامﷺ است و دلیل مهم و جاودانیِ صدق دعوی نبوت پیامبرﷺ همین قرآن است. در این مقام به محتوای قرآن توجه نداریم، بلکه به قرآن از آن جهت که معجزه است، متوجّهیم. همین عنوان اعجاز ما را به خود نبی هدایت می‌کند که - صرف نظر از قرآن و آنچه در اوست- به دلیل اعجاز پیامبرﷺ باید از امر او تبعیّت کنیم. لذا هیچ مانعی ندارد که پیامبر اکرمﷺ امر و نهی‌هایی داشته باشند خارج از آن چه در قرآن هست، نظیر این که در مورد بعد از خودشان تعیین تکلیف کنند.

در این جا اصولا بحث در این نیست که پیامبرﷺ تبیین قرآن بکنند یا نه، یعنی شأن معلّمی قرآن مراد نیست. بلکه تبعیّت مستقل از کلام نبیﷺ به عنوان مرد الهی مراد است، یعنی شخصیّتی که از طرف خداوند سخن می‌گوید. و البته چنین فردی اگر در بیان قرآن هم مطلبی بفرماید باید تبعیّت شود.

فراموش نشود که مخالفان در واقع منکر ضرورت رجوع به نبیﷺ هستند، مبنی بر این که وقتی قرآن را در افادهٔ مراد کافی دانستیم، دیگر به بیان نبیﷺ نیازی نیست. وقتی اینان می‌گویند کلام وحی ملاک است و احادیث باید به آن ارجاع داده شوند، در واقع راهی باز کرده‌اند تا احادیثی را بر طبق عقایدشان رد کنند. ما در این بحث متذکّر شدیم که مستقلّ از قرآن و آیات آن، اصولاً کلام پیامبرﷺ باید تبعیّت شود.

گویی منکران عصا را برداشته‌اند و به خود موسیؑ کاری ندارند. اینها قرآن را

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

گرفته‌اند و دیگر با کلام نبیﷺ کار ندارند. یا در تعبیر محترمانهٔ خود، شأن آن را بعد از مرتبهٔ قرآن قرار داده‌اند، در حالی که باید همان نتیجه‌ای که عصا در مورد حضرت موسیؑ داشت، قرآن در مورد پیامبرﷺ داشته باشد. یعنی مستقلا ضرورت رجوع به پیامبرﷺ و تبعیّت از ایشان را ثابت می‌کند. البته خود معجزه هم حاوی مطالبی است که به دستور پیامبرﷺ و به روش مناسب مورد تبعیّت قرار خواهد گرفت، اما در بحث فعلی توجه ما به جنبه اعجازی قرآن کمک مؤثری در ترجیح یکی از دو اصل زیر است:

۱ـ اصل بر ضرورت رجوع به نبی است، مگر قرینه‌ای آن را محدود کند.

۲ـ اصل بر عدم ضرورت مراجعه به نبی است، مگر دلیل در موردی آن را ثابت کند.

سخن در این است که وقتی شخص سند نبوت و اتصالش به مبدء عالم یا معجزه‌اش را ارائه کرد، همین اعجاز به ما می‌گوید سخن او در جمیع موارد مطاع است، مگر این که دلیل و قرینهٔ محکمی برای سخن وی محدودیت ایجاد کند. در واقع سخن او از باب تبعیت و امتثال، عِدل و قرین قرآن می‌شود. ما به همان اندازه که به قرآن یا سند نبوت او اهتمام می‌کنیم، به کلام و فرمان او نیز به عنوان پیام آور الهی اهتمام می‌ورزیم.

در همین جا مناسبت دارد به نمونه‌ای از تعابیر مدعیان کفایت کتاب اشاره کنیم که در آن با تمسّک به موضوع اعجاز قرآن کوشیده‌اند عنوان اعجاز را مؤیّد عقیدهٔ خود در مورد قرآن قلمداد کنند. برقعی در «تابشی از قرآن» ذیل عنوان «قرآن برای همه قابل فهم است» به این مطلب اشاره کرده است:

«دلیل هفتم ـ قرآن دلیل بر رسالت و حجّت بر صدق نبوّت است. و اگر مردم دلیل و حجّت را نفهمند، چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند؟ و دلیل و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

حجّت که بدون فهم باشد، دلیل و حجّت نمی شود و باعث ایمان مردم نمی‌گردد.»[1]

استدلال ایشان این است که وقتی قرآن دلیل رسالت باشد، باید مردم قرآن را بفهمند تا به واسطهٔ آن رسالت پیامبرﷺ را هم بپذیرند. یعنی قبل از اینکه رسالت پیامبرﷺ ثابت شود، باید قرآن مورد فهم و قبول مردم قرار گیرد تا به صدق ادعای ایشان پی ببرند. و این مستلزم کفایت کتاب است؛ یعنی از عنوان اعجاز، کفایت و استقلال کتاب استفاده شده است.

۲ـ۴. مسأله اتحاد سند نبوت و محتوای دعوت

در این جا مسألهٔ نسبتاً مهمی مطرح می‌شود که معجزهٔ نبوی یا قرآن با معجزات سایر انبیاء تفاوتی جدّی دارد. در عصای حضرت موسی اعجاز یک شأن بیشتر ندارد، و آن اینکه صاحب معجزه مردی الهی است و مورد تأیید خداوند است. لذا کسی که با معجزه مواجه می‌شود، خود را ملزم به تبعیت از کسی می‌یابد که مدعی نبوت شده و در این ادعا مؤید به تأیید الهی است. طبیعی است که پس از مواجهه با معجزهٔ نبی، فرد به نبی رجوع می کند و طالب پیام الهی می‌شود و تبعیت از کلام نبی را الزامی می‌داند.

در معجزهٔ جاوید پیامبر اکرمﷺ تفاوتی وجود دارد و آن اینکه معجزه خودش حاوی پیام رسالت است، یعنی درک اعجاز قرآن وابسته به این است که به محتوای قرآن رجوع شود و این مطالب و معانی و الفاظ قرآن است که اعجاز را آشکار می‌کند. به تعبیر دیگر، در سایر معجزات قالب معجزه چیزی از پیام رسالتی نبی را در خود ندارد و عصا و ید بیضا سخنِ آورندهٔ معجزه را به ما نمی‌رساند. اما در قرآن مسأله تفاوت جدی می‌کند. در اینجا مواجهه با معجزه،

۱. تابشی از قرآن، ۲۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

عین مواجهه با پیام نبی و هدایتی است که به سوی آن می‌خواند، چرا که درک اعجاز قرآن کاملاً وابسته به مواجهه با متن آن است، و متن آن هم شامل پیام هدایتیِ رسول اکرمﷺ است.

در مورد سایر انبیاء وقتی با ادعای نبوت مواجه می‌شویم، از وی سند نبوت می‌خواهیم، او هم ما را به معجزه‌اش رجوع می‌دهد. بعد که می‌پرسیم سخن شما چیست، وی مطالبی را از طرف خدا برای ما باز می‌گوید. اما در مورد پیامبر اسلامﷺ وقتی از ایشان سند نبوت می‌خواهیم، ما را به قرآن ارجاع می‌دهد. آن گاه از ایشان می‌پرسیم در صورت قبول نبوت سخن شما چیست؟ می‌گوید قرآن است. یعنی دلیل نبوت و محتوای آن متحد هستند. لذا مطالعهٔ قرآن، هم ما را به نبوت نبی می‌رساند (به خاطر اعجاز بودنش) و هم پیام و محتوای رسالت و هدایت را در اختیار ما می‌گذارد.

از این مقدمات روشن می‌شود که قرآن نسبت به نبیّ و کلامش و نبوتش، عِدل و هموزن نیست، بلکه دارای نوعی تقدم رتبی است. به تعبیر دیگر حجیت مستقلی برای قرآن در اینجا کشف می‌شود که نبوت نبی هم وامدار همین حجیت است. اگر حجیّت قرآن به بیان نبی وابسته باشد، اصولا نبوت ثابت نمی‌شود، چرا که نبوت در گرو کشف اعجاز قرآن و کشف اعجاز در گرو فهم قرآن است و اگر فهم قرآن هم مستقل نباشد و در گرو بیان نبی باشد دور روشن و باطلی محقق می‌شود. از همین جا روشن می‌شود که فهمِ حاصل از قرآن مستقلاً حجت و قابل استناد است، و همین است که نبوت نبی را هم تثبیت می‌کند.

از طرف دیگر قرآن، هم معجزه است و هم حامل دعوت نبی است. لذا مواجهه با آن در واقع مواجهه با محتوای رسالت نبی هم هست؛ لذا اکتفا به قرآن برای کسب هدایت، معقول و منجر به صواب است. در معجزات سایر انبیاء، اعجاز

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

مخاطبان را به نبی ارجاع می‌داد تا از محتوای دعوت آگاه شوند، یعنی در واقع اعجاز افراد را به پیام الهی می‌خواند که نبی واسطه ابلاغ آن بوده است. در خاصّ معجزهٔ قرآن نیز، اعجاز افراد را به پیام الهی می‌خواند، ولی این پیام در خود قرآن یا معجزه منعکس شده است. پس معجزه در قرآن و غیر قرآن یک عمل را انجام می‌دهد که ارجاع به پیام الهی است. ولی در قرآن به صورت ویژه این پیام در خود قرآن -که معجزه هم هست- متبلور شده است. لذا قرآن مستقلاً و مستقیماً برای هدایت کفایت می‌کند و به هیچ بیان و توضیحی نیاز ندارد.

پاسخ: در این سؤال سعی شده از طریق نشان دادن یک فارق جدی میان قرآن و سایر معجزات، جنبهٔ ارجاع به نبی در قرآن -که لازمهٔ اعجاز آن است- تضعیف شود. برای بررسی این سؤال، به چند نکته توجه می‌دهیم:

الف) در این ایراد، دو جهت خلط شده است:

اول اینکه در قرآن جنبهٔ اعجازی آن متکی به چیست.

دوم اینکه معجزه بودن قرآن چه اثر و حکمی دارد.

عدم تفکیک این دو، موجب خلط احکام آنها شده است. بی‌تردید اعجاز قرآن از طریق مراجعه به متن آن کشف می‌شود. روشن است که قرآن، بر خلاف سایر معجزات، یک پدیدهٔ تکوینی محض نیست که شامل خرق عادت باشد، بلکه کلام معناداری است که اعجاز نبوت پیامبرﷺ در آن متبلور است. پس وجود فارقی میان قرآن و سایر معجزات انکار نمی‌شود و این فارق در کیفیت دلالت بر اعجاز ظاهر می‌شود.

بُعد دوم این است که به هر کیفیت اگر در قرآن یا پدیده دیگری کشف اعجاز شد، این اعجاز چه حکمی دارد. روشن است که اعجاز سند، اتّصال صاحب آن به خداوند است. همین سند است که ما را ملزم به تبعیت از نبی می‌کند. سؤال

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

طرح شده نمی‌تواند نهایتاً این بعد را کمرنگ کند یا بی‌اهمیت جلوه دهد. توجه ما در اینجا به این نیست که آیا معجزهٔ نبی خودش هم حامل پیامی هست یا نه. و تأکیدی که بر تبعیت از نبی داریم، اصولاً تعارضی با این ندارد که خود معجزه هم حاوی پیام باشد، بلکه بحث این است که اعجاز بودنِ قرآن به هر حال، ما را ملتزم به تبعیت از نبی می‌کند.

ب) استدلال مذکور شامل اجزاء زیر است:

ـ معجزهٔ پیامبر اکرمﷺ قرآن است؛

ـ اعجاز قرآن از طریق محتوای آن کشف می‌شود؛

ـ همین محتوا، حاوی پیام رسالت پیامبرﷺ نیز می‌باشد.

نتیجه: عاملی که ما را به اعجاز بودنِ قرآن می‌رساند، از پیام رسالت نبی نیز آگاهی می‌دهد، پس به خود نبی لازم نیست رجوع شود.

این استنتاج در واقع پیش فرضهای غیرمذکوری هم دارد که آنها باطل هستند؛ یعنی:

ـ می‌دانیم محتوای قرآن، تمام دعوت پیامبرﷺ را شامل می‌شود و پیامبرﷺ مطلبی اضافه بر آن ندارند.

ـ ما مستقلاً می‌توانیم تمام محتوای قرآن را کسب کنیم و به بیان نبی احتیاجی نداریم.

به نظر می‌رسد این دو پیش فرض در حصول نتیجهٔ مورد نظر به صورت جدی دخیل هستند؛ یعنی ما باید بدانیم قرآن که معجزهٔ نبی است، تمام دعوت پیامبرﷺ را در بر دارد، بعلاوه ما هم به آن دسترسی داریم؛ تا عدم نیاز به بیان نبی نتیجه شود.

امّا هر دو پیش فرض مخدوش هستند. در مورد پیش فرض اول می‌گوییم: در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

حدّ بحث عقلی احتمال اینکه حوزه رسالت پیامبرﷺ به قرآن محدود باشد، قابل انکار نیست، ولی مشکل در این است که ما چگونه می‌توانیم به این مطلب علم حاصل کنیم، یعنی زمانی می‌توان از پیامبرﷺ استغنا جست که دلیل قانع کننده‌ای بر این امر در اختیار ما باشد. در نگاه عقلی به مسأله، هیچ قرینه‌ای برای تقویت این احتمال وجود ندارد.

در مورد پیش فرض دوم باز عقل اطمینان ندارد که ما به تنهایی در کسب و فهم تمام محتوای قرآن می‌توانیم موفق باشیم. به نظر می‌رسد صِرف وجود حروف مقطعه در قرآن برای تقویت احتمال ناتوانی ما از درک تمام محتوای کتاب کفایت می‌کند، گر چه شواهد و قرائن در این بُعد هم وسیع است.

اگر مجدداً به سؤال اصلی بازگردیم، سخن ما این است که اعجاز قرآن موضوعی است که همه بر آن اتفاق دارند و این اعجاز از طریق رجوع به متن درک می شود. تردیدی نیست که سند نبوت پیامبر اکرمﷺ همان اعجاز قرآن با کیفیت مذکور است، ولی شأن نبوت پیامبرﷺ نیز در اینجا باید مورد غفلت قرار نگیرد.

به هر حال او نمایندهٔ حق تعالی است و ما به اتکای استنباطهای عقلی خود نمی‌توانیم از او استغنا بجوییم. ما خود را ملزم به تبعیت از ایشان می‌یابیم و از خود آن حضرت به عنوان رسول الهی باید کسب تکلیف کنیم. البته اگر پیامبر اکرمﷺ ما را به قرآن ارجاع دادند و از خود منع کردند و محتوای دعوت خود را به فهم ما از قرآن حصر کردند، نظریه «کفایت قرآن» به نتیجه می‌رسد. این نتیجه هم، از طریق نقل و تصریح خود نبی خواهد بود، نه از طریق عقل یا استنباط ما.

به این ترتیب اثبات نبوت - ولو از طریق قرآن- اصلا دلالتی بر این ندارد که تمام

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

سخن نبی هم در درون قرآن است. وقتی از پیامبرﷺ معجزه خواسته شد، ایشان قرآن را آورد، ولی نه به عنوان تمام مدّعای نبوت، بلکه به عنوان دلیل نبوت، و بخشی از مدعای نبوت.

به این ترتیب اگر حضرت موسیعليه‌السلام الواح را که منقوش به برخی جملات وحیانی است به عنوان معجزه ارائه کند، ما نمی‌توانیم الواح را برگیریم و خود حضرت موسیعليه‌السلام را وانهیم، یعنی صِرف اینکه معجزهٔ نبی خود حامل پیام و مضمونی باشد، دلالتی بر عدم نیاز ما به نبی و اکتفا به محتوای معجزه نمی‌کند.

مثال دیگر این است که حضرت عیسیعليه‌السلام مرده‌ای را زنده کند، و او هم مطالبی الهی را بر ما باز گوید. یا شتر حضرت صالحعليه‌السلام به سخن آید و پرده‌هایی از هدایت الهی را باز گوید. در امثال این موارد ضمن احترام به محتوایی که از طریق معجزه بر ما آشکار شده، جایگاه نبی همچنان ثابت می‌ماند و در کنار معجزه، ما به بیان و فرمان او برای تبعیّت و امتثال توجه تامّ داریم و حتی نبی مجاز است که بر محتوای معجزه حاشیه‌ها و قیدهایی بیافزاید. این نکته در قسمتهای آتی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۳ـ۴. مسأله جواز اکتفای موقّت به قرآن

اشکال قبل در مقام اثبات عدم نیاز به بیان نبی به صورت کلی بود، یعنی اکتفاء کلی و همیشگی به قرآن را ثابت می‌کرد. در این جا اشکال دیگری که تخفیف یافتهٔ همان است، مطرح می‌شود، مبنی بر اینکه ارجاع نبی اکرمﷺ به قرآن به عنوان سند نبوت، حاوی این اصل است که: «آنچه از قرآن می‌فهمی قابل عمل است، لازم نیست در مورد فهمت از نبی بپرسی و بعد عمل کنی.»

در واقع، در قرآن دو جنبه وجود دارد: جنبهٔ سندی یا اعجاز قرآن که نبوت را می‌رساند، دیگری جنبهٔ محتوایی که حاوی هدایت الهی است. این دو جنبه از نظر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

مفهومی تفکیک می‌شوند، ولی مصداقاً واحدند و در آیات با هم جمع می‌شوند. جنبهٔ سندی می‌گوید اگر نبی سخنی گفت سخن خداست. جنبه محتوایی می‌گوید آنچه فهمیده شود پیام الهی است و قابل اتکاء و عمل است.

به تعبیر دیگر، بدون مراجعه به نبی می‌توان به درک حاصل از ظاهر قرآن استناد کرد. چرا که معجزات دیگر نظیر عصا فقط سند هستند ولی محتوا ندارند، لذا به ضرورت رجوع به نبی منجر می‌شوند، اما در قرآن محتوا هم در کار است.

در مورد سایر انبیاء لازم نیست فرد تمام محتوای دعوت را درک کند تا به آن ملتزم شود؛ بلکه می‌تواند به هر مقدار فهمیده عمل کند، یعنی فرد در مواجهه با حضرت موسی علیه‌السلام بعد از رؤیت معجزه، به آن مقدار از هدایت که به او ارائه کنند ملتزم می‌شود، و برای عمل مجدداً از حضرت اجازه نمی‌گیرد و به صورت موقت به آنچه به او رسیده اکتفا می‌کند.

در قرآن یا معجزه پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم وضع چنین است. قرآن لااقل بخشی از هدایت الهی را در خود دارد، لذا در مراجعه به قرآن هر کس می‌تواند به آن مقدار از هدایت که کسب کرده ملتزم شود و در این حدّ نیازی به بیان و توضیح نبی ندارد، چنانکه اگر نبی مطلبی را بفرماید، برای التزام نیازی به بیان بعدی ایشان ندارد.

نتیجه اینکه در مواجهه با قرآن، فرد در واقع به هدایت دست یافته و مجاز است اولاً به قرآن اکتفا کند و از قرآن هدایت بجوید این ویژگی اختصاص به قرآن دارد و سایر معجزات جز معرفی نبی ثمر هدایتی دیگری ندارند. البته این سخن به معنای انکار ارزش بیانات نبی نیست و اگر ایشان هم مطلبی بفرمایند، در کنار قرآن مطاع است.

در پاسخ چند نکته را متذکر می‌شویم:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

الف) اعجاز در قرآن و در سایر معجزات، نتیجهٔ یکسانی دارد و آن مُلزم ساختن مخاطبان است به جمیع آنچه پیامبرﷺ می‌آورد. در عصای حضرت موسی التزام کلی به فرمایش‌ها و اوامر ایشان ضرورت می‌یابد. در معجزهٔ پیامبر اکرمﷺ نیز التزام به همه حوزه رسالت ایشان وجوب پیدا می‌کند. برخلاف بیان بالا در انبیاء سابق هم کسی مجاز نبوده به اندکی از دعوت نبی کفایت کند و بقیهٔ آن را کنار گذارد. نسبت به پیامبر اکرمﷺ نیز چنین عملی نمی‌توان کرد و مخاطب ایشان موظف به جمیع اوامر و شریعت ایشان است.

مسأله این جاست که محتوای دعوت نبی اکرم بسیار وسیع‌تر از دریافت ما از قرآن است و همه آنها جزء مدعای ایشان می‌باشد. پیامبرﷺ هیچگاه دعوت خود را محدود به قرآن (به معنای فهم مردم از قرآن) نکرده‌اند و فراتر از آن مطالب بسیاری را فرموده‌اند. تمام آنچه را حضرت ورای قرآن (به معنای مذکور) آورده‌اند، مانند قرآن باید اطاعت شود. به تعبیر دیگر، ما نمی‌توانیم برای پیام انبیاء تعیین مرز کنیم و حریم آن را شناسایی نمائیم. در مقابل اعجاز نبوی جواب ما تسلیم است، و خود را موظف می‌یابیم مترصّد فرمایش‌های نبوی باشیم.

ب) در این سؤال، خلطی میان مقام عمل و نظر صورت گرفته است. در مقام نظر ما نمی‌توانیم میان اجزاء دعوت نبی تفکیک کنیم، مقداری را ملتزم شویم و بقیه را کنار گذاریم. بلکه تمام این دعوت با ما نسبت یکسان دارد و ما همه را یکسان تصدیق می‌کنیم.

اما واقعیت خارجی یا ظرف تحقق دعوت نبی، آن را به پدیده‌ای تدریجی تبدیل می‌کند. بُعد عملی زندگی اجتماعی است که دعوت نبی را به اجزاء منقسم می‌سازد و افراد به تدریج با آن مواجه می‌شوند. و یا هر کس عملاً با قسمتی از آن مواجه می‌شود و البته در همان بُعد هم ملتزم می‌شود. این بُعد در دعوت همه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

انبیاء یکسان بوده است. ولی این واقعیت خارجی در این سؤال تفسیر غلطی شده است. هیچ گاه در شرایطی که دسترسی به مقدار بیشتری از دعوت نبی ممکن باشد، فرد مجاز نیست به مقدار کمتر اکتفا کند و خود را مصاب بداند، مگر اینکه از طرف نبی مجوّزی داشته باشد. مثل اینکه نبی در مراجعهٔ ما به او بخشی از حکم مسأله را بیان کند و به همان اکتفا نماید، در اینجا ما هم کشف می‌کنیم که تا همین حد مأمور هستیم.

با این توضیح، اینکه ما به قرآن اکتفا کنیم و سراغ کلمات پیامبر نرویم، هیچ محمل و توجیهی ندارد. رجوع به قرآن، ضرورت رجوع به نبی را منتفی نمی‌سازد، بلکه همواره عِدل قرآن، کلمات پیامبر است. همانقدر که دقت می‌کنیم از قرآن محروم نشویم، باید نسبت به دستورات نبوی هم حساس باشیم. و همان طور که کل قرآن را لازم الاتّباع می‌دانیم، باید تمام کلمات پیامبرﷺ را نیز تابع باشیم. البته ممکن است ظرف زمان و مکان جبراً محدودیتهایی را وارد کند که ما نیز بیش از طاقت و وسعمان مأمور و مسئول نیستیم.

ج) جهت دیگر این است که اگر به جای دوران حضور پیامبرﷺ به شرایط کنونی و روزگار فعلی نظر کنیم، متذکّر می‌شویم که هم قرآن تماماً نازل شده و کلّ آن در اختیار ما است، هم سخنان پیامبر صادر شده و در قالب اخبار و اسناد تاریخی به ما رسیده است. لذا سؤال مذکور در شرایط فعلی جایی ندارد. به هر حال، ما به مجموع قرآن و بیانات پیامبرﷺ مأموریم و نمی‌توانیم به قرآن اکتفا کنیم، بلکه باید به توضیحات آن حضرت نیز ملاحظه جدّی کنیم و مجموع آن دو، وظایف ما را روشن سازد. می‌توان گفت که پیامبرﷺ در کنار قرآن، دستورالعمل استفاده از قرآن را داده است. در مقام عمل هم حتی اگر کسی یقین ندارد پیامبرﷺ سخنانی داشته باشند که فهم ما را از قرآن تغییر دهد، از آنجا که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

گروهی مثل شیعه مدعی وجود دستورات خاصی در ارتباط با قرآن هستند، عقل حکم می‌کند، ولو از باب احتیاط، آنچه از پیامبرﷺ رسیده بررسی شود.

۴ـ۴. حق توضیح برای آورندهٔ کتاب

در قسمتهای پیش، مطلق ضرورت تبعیت از رسول را گوشزد کردیم، و دیدیم اعجاز یا سند نبوت ما را بر این فرمانبری بدون قید ملزم می‌سازد. روشن شد که کسی نمی‌تواند بخشی از دعوت نبی را بپذیرد و به همان کفایت کند، بلکه به تمامیِ آن مأمور است. در واقع اگر کسی با توجه و تعمّد بخشی از دعوت نبی را کنار گذارد و قبول نکند، مثل تکذیب تمام دعوت اوست. تبعیت درمقابل نبی مطلق است و ابناء بشر نمی‌توانند قیدی از طرف خود بر آن بگذارند.

بر این اساس، در دعوت پیامبر گرامی اسلامﷺ قرآن و سخنان پیامبر، همگی بطور یکسان مطاع هستند، و همهٔ آنها مجموعاً دعوت نبی و پیام الهی را تشکیل می‌دهند، لذا قرآن و سخنان پیامبر، از این باب تفکیک نمی‌پذیرند.

حال سخن بر این است که هیچ منعی ندارد پیامبراکرمﷺ توضیحات و بیاناتی را در مورد آیات قرآن کریم مطرح کنند و مراد الهی را در آیات تشریح و تبیین نمایند.

پیشتر گفته شد در نسبت قرآن و مبین، شقوق مختلفی محتمل است، نظیر اینکه قرآن هیچ اجمالی نداشته باشد و در افادهٔ مقصودش مبیّن نداشته باشد. به همین صورت ممکن است در کنار قرآن، مبیّنی هم باشد که مرادات الهی را آشکار سازد. خلاصه عقل، نحوهٔ ارتباط میان قرآن و آورندهٔ قرآن را نمی‌تواند معین کند و نسبت به احتمالات متعدد ساکت است و هیچ یک را منتفی نمی‌داند. ما نمی‌توانیم نسبت میان نبی و قرآن را معین کنیم. می‌فهمیم این نبی است که باید آن را آشکار سازد. مسأله به تقدیر و مشیت الهی بستگی دارد که برای

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

رسولش چه وظیفه‌ای مقرر فرموده باشد و عقل را در تشخیص این وظیفه و آن مشیت راهی نیست. هم محتمل است که خداوند رسولش را به صورت پستچی قرار دهد و او هیچ بیانی در کنار قرآن نداشته باشد، و هم محتمل است که قرآن کتاب رمزی میان خدا و رسول باشد، و رسول مردمان را نسبت به استفاده استقلالی از قرآن نهی کلّی بفرماید و شقوق مختلف دیگری هم در این میان احتمال دارد.

به این ترتیب اگر کسی ثابت کرد با خداوند مرتبط است و کتابی آورد و گفت این کتاب از طرف اوست، حتّی اگر کتاب مبهم و مجمل و ناقص نباشد، نمی‌توان نتیجه گرفت که اصولا آورندهٔ کتاب، از آن منسلخ و معزول شده، و دیگر کاری ندارد. ما نمی‌توانیم با او برخورد پستچی را داشته باشیم که یک وظیفهٔ اداری تعریف شده دارد، نه بیشتر. بلکه آن کس که کتاب الهی را ارائه می‌کند، مجاز است که از طرف خدا توضیحاتی را ضمیمهٔ کتاب کند و ارزش کتاب و توضیحات آورنده یکی است و این دو همسنگ هم هستند.

یعنی اگر برای کسی نسبت به کتاب بتوان حقی قائل شد ـ البته حقّ الهی، نه حقّ شخصی ـ همان آورندهٔ کتاب است و بر ماست که اگر وی سخن دیگری در کنار کتاب طرح کرد، بپذیریم. به عبارت دیگر، همان دلیلی که ما را در باب کتاب تسلیم او کرده است، در بیانات خودش نیز ما را به تبعیّت از وی وامی‌دارد.

ادراک ما از قرآن نمی‌تواند معیار سنجش سخنان پیامبر باشد. وی می‌تواند عمومات قرآن را تخصیص بزند، مطلقات آن را مقید سازد و مجملات را تفصیل بخشد. این شأن نبی است که برای آیات مصداق تعیین کند و یا معنای آیه را در عده‌ای محصور سازد. آنچه او را مجاز به این کار می‌کند، همین نبوت و اعجاز اوست. این حق برای نبی محفوظ است و فقط یک قید عقلی دارد که بیان نباید

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

معجزهٔ وی را نقض کند. حضرت موسی بعد از معجزهٔ عصا این شأن را می‌یابد که از طرف خداوند مطالبی را ارائه کند. او می‌تواند آنچه را قبلا گفته نسخ نماید یا قید بزند. تنها محدودیت عقلی این است که مثلاً بگوید اصل قصهٔ عصا شوخی و ساختگی یا سِحر بود که این منجر به ابطال اصل نبوت او می‌شود.

پیامبر اکرمﷺ نیز این حق را دارند که مطالبی در حاشیه کتاب بفرمایند. البته اصل کتاب یا صریح نصّ آیه‌ای توسط ایشان نباید نقض و رد شود، ولی تقیید و تخصیص و تفصیل و تبیین و تفسیر و امثال این موارد، همگی مجاز است از ایشان صادر شود.

۵ـ۴. جواز تصرف نبی در ظاهر قرآن یا ارجاع به باطن آن

دعوی ما در این قسمت این است که کسی حق ندارد با استحسانهای عقلی خود، شأن محدودی در کنار قرآن برای نبیﷺ قائل شود. پیشتر دیدیم ادلّهٔ عقلی ما را به تبعیّت نبیﷺ ملزم می‌سازد و سخن نبی مانند قرآن الهی و لازم الاجرا است. لذا کسی نمی‌تواند شأن تبیینی پیامبرﷺ را در بیان ظواهر و اجمالات قرآن منحصر سازد و بگوید اگر جایی ما احراز کردیم ظاهر قرآن کافی است و بیان نمی‌خواهد یا بیان ظاهر آن روشن شده، دیگر رجوع به مبین ضرورت ندارد. بلکه بحث در این است که تا هر مرتبه از بیان را هم داشتیم، باز به نبیﷺ می‌گوییم: اگر مطلب دیگری در این موارد بفرمایید، همچنان آمادهٔ پذیرش و اطاعت هستیم.

روشن بودن مطلب و ظاهر بودن معنای یک متن و کلام، به دو معنی می‌تواند بکار رود. یک بار می‌گوییم مطلب روشن است، به این معنی که کسی نمی‌تواند بیان جدیدی در مورد آن بیاورد، و یک بار می‌گوییم روشن است، به این معنی که من در مورد مطلب احساس ابهام یا اجمال ندارم، ولی می‌پذیرم که کسی بیانی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

اضافه در مورد آن داشته باشد، خصوصاً از کسی که در مظانّ اطلاع از حقایق بالاتری در موضوع مورد نظر باشد.

این احتمال جدّی است که ما مطلبی را از قرآن درک نکنیم و بر جهلمان هم آگاه نباشیم. این احتمال حتی در مورد سایر کتب بشری هم وجود دارد، و تجربهٔ فراوان به ما نشان داده که گاه در مورد یک متن، دچار جهل مرکّب می‌شویم. حال کتابی مانند قرآن که از مصدر حق تعالی به ما رسیده است، چگونه از چنین احتمالی تهی باشد؟ اینکه کسی به فهم خودش اتّکا کند و خودش را در جایی از قرآن، بی‌نیاز از سنت بداند، بسیار سخیف و ناشی از تکبّر است.

سنگلجی در کتاب «کلید فهم قرآن» ضمن بحث تفسیر به رأی چنین مطرح می‌کند که اگر کسی به صرف اطلاع از لغت عرب قرآن را تفسیر کند و به شأن نزول و تاریخ جاهلیّت و سنّت پیامبر رجوع نکند و غرایب قرآن را نشناسد، دچار تفسیر به رأی می‌شود. ظاهر این سخن قابل قبول می‌نماید، ولی نویسنده به دنبال آن «راه تفسیر کتاب خدا و فهم آن» را مطرح می‌کند و نظر خودش را در رجوع به سنّت بیشتر روشن می‌سازد. در اینجا روشن می‌شود که معیار رجوع به سنّت، احساس نیاز و نظر مفسّر است و در جایی که احساس نیاز نکند، رجوع هم ضرورت نمی‌یابد.

سنگلجی می‌نویسد:

«کسی که می‌خواهد کتاب خدای را تفسیر کند باید، اوّلاً از خود قرآن تفسیرش را بجوید، چون «**ان القرآن یفسّر بعضه بعضاً**» و هر آیه‌ای که مجمل بود بیانش را در آیهٔ دیگر طلب کند و اگر مختصر بود تفصیلش را در آیهٔ دیگر جستجو کند. اگر طلب کرد و یافت، به مقصود رسیده و دیگر معطّلی ندارد. اما اگر در قرآن تفسیر آیهٔ مطلوب خود را نیافت، باید رجوع به سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

کند و ...»[1]

خود فرد چگونه تعیین کند که چه آیه‌ای مجمل است و در آنچه مجمل نمی‌داند رجوع نکند، و تازه در آنچه مجمل می‌داند باز هم بر اساس استنباط خودش از آیات رفع اجمال کند، و در این حالت رجوع به سنّت لازم نباشد، چرا که به مقصود رسیده است! این شیوه از رجوع به سنّت و بیان مبیّن قرآن، حاکمیّت دادن و ترجیح فهم فرد از آیات بر بیان نبوی است که بطلان آن روشن شد.

مهم این است که رجوع به بیان نبوی پیش از هر چیز صورت گیرد تا اگر ایشان توضیحی در مورد آیه دارند، در فهم آیه دخالت دهیم. در غیر این صورت وظیفهٔ خود را در قبال قرآن ترک کرده، ممکن است مبتلا به جهل مرکّب مانده و گرفتار آراء و اهواء خود شویم. به هر حال ما معیاری نداریم که آیات را تفکیک یا طبقه‌بندی کنیم و مطمئن باشیم کدام آیه هیچ توضیحی ندارد. همین نویسنده در جای دیگری چنین می‌گوید:

«در این جا مطلبی است و آن این است که ما در شریعت و احکام محتاج به سنت هستیم. اما در مسائل اعتقادی مثل اثبات صانع جهان و توحید و نبوت و معاد، چون قرآن کاملا متعرّض آن شده است و حتی جزئیات را بیان فرموده و براهین ساطعه بر آن اقامه فرموده، احتیاجی در این جا به هیچ وجه به سنت نداریم.»[2]

کسی نمی‌تواند اعتقادات را جدا کند و در اعتقادات، قرآن را کافی بداند. سؤال این است که آیا اعتقادات، عقلی است یا نقلی؟ آن حدّ که عقلی است به قرآن

۱. کلید فهم قرآن، ۵۵ و ۵۶.
۲. کلید فهم قرآن، ۴۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

هم محتاج نیست. اما حدّی که عقلی نیست، از این حیث فرقی با احکام ندارد. دیگر مجوّزی وجود ندارد که اینها را از هم جدا کنیم، کلام پیامبرﷺ در هر دو حجّت است. این که ما گمان کنیم مقصود قرآن را می‌فهمیم ارزشی ندارد، چرا که اگر از پیامبرﷺ توضیح و بیانی رسید و معلوم شد مقصود چیز دیگری است، نمی‌توانیم آن را نپذیریم. اگر پیامبرﷺ در مورد علم غیب و شفاعت و توسّل و زیارت و عصمت و ولایت تکوینی و ... سخنی یا عملی داشت، ما را این توان نباشد که از تسلیم به آنها طفره برویم.

مصطفی طباطبایی در کتاب «راهی به سوی وحدت اسلامی» در موضع نقد تفسیر به مأثور، مطالبی مطرح می کند و مدّعی است که می‌پذیرد پیامبرﷺ مبیّن مجملات قرآن باشد، اما چنین نیست که هیچ آیه‌ای بدون حدیث فهمیده نمی‌شود؛ یعنی آنچه را مجمل نیابیم، به بیان رسول وابسته نیست و مراجعه ضرورت ندارد. می‌نویسد:

«اگر مقصود شما از تبیین رسول خداﷺ آن باشد که آن حضرت شرح مجملات قرآن را به عهده بگیرد و سنّت پیامبرﷺ شارح مجملات کتاب باشد، این معنا را ما قبلا ذکر کردیم و مورد اجماع و اتفاق علمای اسلام است. ولی این سخن با آن ادّعا تفاوت دارد که بگوییم: آیه‌ای بدون حدیث فهمیده نمی‌شود و حتّی الفاظ غیرمجمل را نیز باید رسول اکرمﷺ تفسیر فرماید.»[1]

بر اساس آنچه گفته شد روشن است، که شأن پیامبرﷺ محدود به شرح مجملات قرآن نیست، خصوصاً اگر معیار تعیین مجملات خود ما باشیم. همچنین سخن در این نیست که هیچ آیه‌ای بدون حدیث فهمیده نمی‌شود، بلکه بحث در این است که اگر پیامبرﷺ در مورد آیه‌ای توضیحی بفرمایند، و با توضیح خود

۱. راهی به سوی وحدت اسلامی، ۱۵۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

در معنای ظاهری آیه تصرّفاتی نموده و تغییراتی بدهند، ما می‌توانیم به استناد ظاهر آیه با بیان پیامبرﷺ مخالفت کنیم و آن را بپذیریم. این شأن برای آورندهٔ قرآن محفوظ است و کلام او در این مرتبه از حجیت است که می‌تواند برای آیات، بیانی را مطرح سازد که از ظاهر آنها قابل استنباط نباشد و اگر در معنای ظاهری آیه تقیید و تخصیص مطرح فرماید، مطاع و حجّت است. لذا در هر آیه باید به بیانات ایشان هم رجوع کنیم و مانند آیات قرآن به تبیین نبوی هم باید ملتزم باشیم.

۵. تعارض درونی آراء مدعیان کفایت کتاب

اگر مخالفان در یک نقطه بپذیرند که کلام پیامبرﷺ در ورای قرآن حجّت است و بیان او باید امتثال شود، دیگر در نقطه بعد نمی‌توانند مقاومت کنند. همین که پذیرفتند یک جا تبیان بودن قرآن با بیان نبیﷺ همساز است، دیگر نمی‌توانند سقف برای آن تعیین کنند. ضمناً پذیرش همین یک مورد، کلّ استدلال آقایان را مورد تردید قرار می‌دهد، بلکه باطل می‌سازد.

توجّه به جهت تأکیدی که در این جملات هست، ضرورت دارد. اگر ایشان قرآن را روشن می‌دانند، هیچ‌جا نباید به غیر رجوع شود. اگر یک‌بار رجوع به غیر را بپذیرند، کل ادّعای ایشان از بین رفته است. یعنی توضیح ایشان در مورد بیان بودن و روشن بودن قرآن غلط بوده است. ادّعای ایشان کلّی بود که قرآن کافی است، نیاز به غیر ندارد، محتاج به رجوع به دیگری نیست. یک مورد نقض تمام ادّعا را باطل می‌کند، نه این که صرفاً یک قدم عقب‌نشینی باشد. این مطلب خیلی ساده است، اما در عمل افراد آن را فراموش می‌کنند یا نمی‌توانند تطبیق دهند.

مخالفان نوعاً در کتابهای خود به تفصیل در باب کفایت قرآن، روشنی آن، قابل فهم بودن آن، بی‌نیازی قرآن از غیر، ملجاء و پناه بودن، تبیان همه چیز بودن،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

عمومی بودن و سادگی آن، و امثال این تعابیر داد سخن می‌دهند.[1] لازمهٔ صحّت این مطلب به توضیحی که این گروه ارائه می‌دهند، این است که در هیچ جا قرآن به غیر، متّکی نباشد، در حالی که احیاناً در همان کتاب‌ها یا با اندک گفتگویی اقرار می‌کنند در احکام رجوع به سنّت لازم است.[2]

در یک بحث منطقی همین جا ادعا باطل شده و آن کلّی گویی‌های اولیه نقض شده است. یعنی باید بپذیرند تمام آن تعابیر با بودن مبیّن و رجوع به توضیح غیر، می‌تواند سازگار باشد. اگر این امکان را بپذیرند، دیگر نمی‌توانند برای آن سقفی تعیین کنند، یعنی نمی‌توانند بگویند تا کجا رجوع به غیر، آری و کجا نه. این را باید مبیّن توضیح دهد. (البته فعلا حدّ بحث را در جایی مورد نظر داریم که مبین و نبیﷺ در شأن بیان از طرف خدا یا تفصیل دادن به قرآن است، که قطعاً مسائلی نظیر امامت و ولایت، شفاعت و توسّل و زیارت و امثال این موارد را شامل می‌شود.)

پس اگر فقط در یک مورد به مبیّن در خارج قرآن رجوع شود، همین یک مورد روشن می‌کند که توضیح این مدعیان در مورد «تبیان بودن قرآن برای همه چیز» غلط یا ناقص است.

این که گفته شود موارد رجوع به مبیّن در جایی است که سیرهٔ قطعیّه و مورد اتّفاق وجود دارد مثل نماز یا حج، این سخن پاسخ به سؤال ما نیست، چرا که اگر قبول کنیم دانستن تاریخ ولو تاریخ صحیح، در فهم قرآن و در تعیین مرادات قرآن اثر دارد. یعنی این که بپذیریم در یک جا قرآن تبیان خودش نبوده است.

توجّه شود ما به این که چرا به نبیﷺ رجوع می‌کنید، ایراد نمی‌گیریم، بلکه

۱. تابشی از قرآن، ۱۵ و ۱۶ و ۲۱ و ۲۵، کلید فهم قرآن، ۱۷، راهی به سوی وحدت اسلامی، ۱۵۱، احکام القرآن، ۵، تفسیر آیات مشکله، ۱ و۳، ارمغان آسمان، ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲. تابشی از قرآن، ۱۹، کلید فهم قرآن، ۳۹، راهی به سوی وحدت اسلامی، ۱۴۵، احکام القرآن، ۱۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

می‌گوییم رجوع به نبیﷺ در نماز و حج، با ادّعای کفایت و بسندگی قرآن نمی‌سازد، طرح ایشان برای عدم رجوع به غیر در فهم قرآن باطل است و عمل خود آنها بر این بطلان شاهد است.

بعضاً گفته می‌شود که سنّت صرفاً مفسّر مجملات قرآن است و کلّیات آیات را به جزئیّات تبیین می‌کند، قرآن در اصول احکام و کلیّات دستورات روشن است، و در این موارد به غیر محتاج نیست، خودش روشن است، حال اگر هم برای شناختن جزئیّات به نبیﷺ رجوع شود این وصف تبیان بودن در مقام بیان کلّی احکام، همچنان محفوظ است.

در پاسخ می‌گوییم: این توضیح عین تسلیم به ایرادی است که مطرح شد، یعنی تبیان بودن قرآن با مراجعه به غیر، سازگار است و این مستلزمِ پس گرفتنِ آن ادّعای پر طمطراق اولیه است. ضمناً بالاخره نبیﷺ اگر در جایی توضیح داد، نمی‌توانیم منکر شویم، یعنی میان نماز و سایر موضوعاتی که نبیﷺ بیان کرده، تفاوتی در کار نیست. اگر «**اقیموا الصلوة**» محتاج تفسیری نظیر «**صلّوا کما رأیتمونی اصلی**» باشد، در شفاعت و زیارت همین طور است و نمی‌توان آن را نپذیرفت.

به همین صورت اگر پیامبرﷺ جایی کسی را امام معرفی کردند یا فرمودند علم من نزد اوست، علم قرآن به او داده شده است، راسخون در علم و اوتو العلم این فرد یا افراد هستند و لا غیر، در دینی بودن امثال این اوامر تردیدی نیست.[1]

۱. در این جا مهم نیست که چه بحثی دینی است و چه بحثی دینی نیست. مهم این است که هر چه قید برای دینی بودن کلام نبیﷺ طرح کنیم، دایره آن در خارج از قرآن صفر نمی‌شود. یعنی نمی‌توان کاری کرد که هر چه پیامبرﷺ خارج از قرآن فرموده غیر دینی دانست. و اگر کسی به همین مطلب تسلیم شود، سازگاری بیان نبیﷺ با تبیان بودن قرآن را پذیرفته است. توجه شود که ما در روند بحث فعلی نیازی نداریم بحث تبعیّت مطلق را طرح و استفاده کنیم. در این حدّ که آن چه بیان حضرتﷺ در توضیح قرآن و بیان مجملات باشد، برای اثبات عدم اکتفا به قرآن و ضرورت رجوع به نبیﷺ کافی است، بلکه از جهت منطق بحث، اکتفا به همین حد از مدّعا مناسب‌تر است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

لذا کسی را جواز مخالفت نمیباشد، این بیان پیامبرﷺ با سکوت یا اجمال قرآن در این موضوعات سازگار است و هیچ مشکل عقلی برای چنین احتمالی در کار نمی‌باشد.

نکتهٔ اخیر در مورد هر کتابی صادق است، اما در مورد قرآن با اوصاف خاصّ خودش نه تنها مجاز نیست که کسی خود را مستغنی از بیان پیامبرﷺ به عنوان آورنده این معجزه بداند، بلکه مستحق توبیخ و مؤاخذه نیز می‌باشد. این که شخصی قائل باشد در احکام باید رجوع به نبیﷺ کرد ولی در اعتقادات، خود قرآن حدّ واجب و لازم آن را روشن کرده است و اصولا نیازی به اخبار و روایات نیست، این اعتقاد مردود است.

سؤال این است که همین مطلب را از کجا آورده است؟ او در واقع اعتقاد به «حسبنا کتاب الله» را می‌گوید؛ مگر این که چون در باب فروع، عدم کفایت کتاب و احتیاج به سنت بسیار ظاهر است و بلکه اجماعی و مورد عمل مسلمین است، لذا از آن چشم پوشیده است، اما در اعتقادات که اجمال مطلب کمتر ظاهر است شیطنت می‌کند.

ضمناً نکتهٔ بحث ما این است که حتّی اگر قرآن در زمینه‌ای باز هیچ اجمالی نداشت، هیچ مجوّزی برای عدم رجوع و تسلیم به بیان نبیﷺ وجود ندارد.[1]

پس در عین تمام بودنِ ظاهر معنی، مثل این که پیامبرﷺ در سخنان قبلی خود ظاهر را بیان کرده باشند و بعداً خود ایشان یا امام بیان اضافه‌ای را طرح کنند و برای قرآن باطنی و تأویلی ارائه نمایند، هیچ مانعی ندارد. ممتنع نیست که خداوند متعال، از تعابیر و کلمات قرآن هم ظاهر و هم باطن یا بواطنی را اراده

۱. فراموش نشود بحث در مقام تشخیص وظیفه است. این که در عمل برای یافتن احادیث صحیح چه مشکلاتی در میان هست مربوط به این مرحله نیست و طرح آن موجب خلط و مغالطه است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

کرده باشد و عالِم به قرآن آن را ارائه و آشکار فرماید.[1]

چه مانعی دارد که خدای متعال نخواسته باشد که تمام حقایق را در ظاهر قرآن قرار دهد تا بشر به آن دسترسی داشته باشد! و چه امتناع عقلی دارد که همه حقایق را در مجموع ظاهر و باطن قرآن قرار داده باشد. در این صورت ما با فهم بخش ظاهری قرآن نمی‌توانیم مدعی شویم که تمام مقصود را در این مورد به چنگ آورده‌ایم! و چه استبعادی دارد که علم حقایق قرآن را نزد ولیّ مقرّب درگاهش قرار دهد و ما را به او ملتجی سازد؟ با وجود چنین احتمالاتی، بسیار استبعاد مغالطه‌آمیزی است که برای باطن قرآن، شرط موافقت با فهم عرب را بگذاریم و بگوییم:

شرط اول آنکه معنی باطن باید بر مقتضای ظاهر مقرر در زبان عرب و بر طبق مقاصد عربی جاری باشد. این خود واضح است که قرآن عربی است. اگر فهم قرآن طوری باشد که عرب آن را نفهمد، لازم می‌آید که قرآن عربی نباشد و هر معنایی که ظاهر لفظ قرآن بر آن دلالت نکند، آن معنی مجعول و ساختگی است.[2]

این گونه شرط قرار دادن برای کلام خداوند، فقط از کسی صادر می‌شود که علم و قدرت الهی را از دریچه درک و توان بشری خودش می‌بیند و عظمت خلقت را در حد مدّ و کشش چشم ضعیف خودش می‌پندارد. چنین کسی برای سخنش هیچ گونه قوت و پشتوانه علمی و استدلالی را لازم نمی‌داند، وگرنه چه منعی دارد خداوند متعال از محدودهٔ عادی زبان و درک عوام خارج شود و

۱. نکته دیگری هم که عقل می‌پذیرد این است که امام یا نبیﷺ از ظاهر منع کند و بفرماید در اینجا ظاهر مراد نیست و این مطلب مراد است. ولی این نکته اصولاً لزومی به طرح و اصرار ندارد، بلکه در مواجهات علمی و طرح بحث، خوب است اولاً طرح نشود و منکر این شأن نبیﷺ در سایر مراتب بحث مورد انتقاد و بحث قرار بگیرد. مهم این است که او این کلّی را بپذیرد که می‌شود از قرآن تجاوز کرد و به غیر رجوع نمود، بلکه این کار لازم است.

۲. کلید فهم قرآن، ۵۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

حقایقی را در کلامش مستور سازد و علم آن را نزد رسولش به ودیعت نهد؟ البته اینکه چنین امری واقع شده، در مباحث نقلی به اثبات می‌رسد، اما در همین حد احتمالی هم بی‌پایه بودن سخن این منکران کاملا مبرهن و واضح می‌گردد.

نکته ظریفی که در این جا هویدا می‌شود، این است که ممکن است نبیﷺ و عالِم به قرآن و عالم الهی، در جایی مطلبی را بیان فرماید و ما اولاً ندانیم که مربوط به بیان کدام قسمت قرآن است یا باطن کدام آیه است، ولی عقل حکم می‌کند که باید تسلیم او باشیم. مثلا اگر در مورد حضرت زهراعليها السلام پیامبرﷺ فرمود: «**من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله**» به فرض که ما درک نکنیم مستند قرآنی آن چیست، ولی به بیانی که گفته شد این کلام نبویﷺ هم سنگ و هم رتبهٔ آیات قرآن است و التزام و اعتقاد ما به این مطلب، با عقیده ما به آیات نباید تفاوتی داشته باشد.

۶. اهمّیّت تسلیم به شأن نبیﷺ نسبت به قرآن

در این قسمت به آن چه گفته شد توجّه مجدّدی می‌کنیم و ارزش و اهمیّت عملیِ قبول این مطالب را مورد تأکید قرار می‌دهیم. در این فصل، یکی از اهداف اصلی این بود که سپرِ «غیر قرآن لازم نیست» بشکند، و منکران را ملزم کنیم در کنار قرآن وجود غیر را بپذیرند. بحث‌ها دو جنبه داشت: یکی اثبات نیاز ما به غیر و امکان وجود اجمال یا احتمال جهل مرکب در فهم ما نسبت به قرآن. دوم اثبات این که بیانِ آورنده و متحدّی به قرآن، به اندازهٔ قرآن ارزش الهی و تقدّس دارد و باید مورد تبعیّت قرار گیرد. به محض این که فرد عقلاً پذیرفت در کنار قرآن کلام غیر ممکن است، یعنی اصل نیاز به مبیّن را پذیرفت و توانایی انکار عقلی او را نداشت، هم عقل به او می‌گوید نبیﷺ خارجاً این شأن را دارد و هم نقل.

این که دامنهٔ تبیین تا کجا توسعه می‌یابد، دیگر بحثی نقلی خواهد بود. این که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

مبیّن منحصر در نبی‌ﷺ باشد یا غیر از او هم کسی هست، در نقل روشن می‌شود و در این مورد باید تسلیم نقل بوده و در آن فحص صورت بگیرد. توجه شود او در این بحث از سنگر خود خارج شده است و دیگر نمی‌تواند با استبعادهای عقلی و استحسانهای شخصی مسألهٔ امامت را انکار کند. تنها مجوّز او بحث نقلی خواهد بود که این مطلب در پی خواهد آمد.

این که امامت و خلافت چگونه باشد و در چه شئونی از پیامبرﷺ باشد، صرفاً به نقل متّکی خواهد بود. یعنی او باید بپذیرد که تنها راه فهم وظیفه، رجوع به نقل ـ اعمّ از قرآن و حدیث ـ است و بس. و طرحهای خود ساخته برای وقتی مناسب است که شرع مقدّس واقعاً امر را به خود ما واگذار کند و اجازه دادن طرح به ما بدهد.

به هر حال باید به این نکته، اعتراف کرد و پذیرفت که ممکن است پیامبرﷺ مطالبی را بفرمایند که در قرآن نیست یا لااقل ما از قرآن آن مطالب را نمی‌فهمیم. مثلا بیان تفاصیل نماز، از شؤون اختصاصی پیامبرﷺ است و جز با یک علم ویژهٔ الهی نمی‌توان به آنها دست یافت.

۷. تفاوت جوهری بیان نبیﷺ و تلاش ما در فهم قرآن

ادعای آقایان، راه فهم قرآن این است که زبان عربی بدانیم، با لغت و صرف و نحو آشنا باشیم، تاریخ صدر اسلام را و اسباب نزول را آگاه باشیم و ... . در کنار آن بر خود قرآن هم مسلّط باشیم و با آن انس بگیریم و در آن زحمت بکشیم، و البتّه از طریق این تلاش به معانی قرآن دست خواهیم یافت و تلاش بیشتر، ما را به عمق معانی می‌رساند.

اما نکته این جاست که «کشف مراد» با «دستیابی به معنای ظاهر لفظ» خلط شده است. سخن در این است که از این راه ممکن است تا حدّی به معانی اولیه و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

ظاهری کلام دست یابیم، ولی مراد الهی را چه کنیم؟ از کجا بدانیم کدام آیه با کدام آیه مرتبط است و کدام به کدام ربطی ندارد؟ البتّه ممکن است حدسهایی بزنیم ولی چه ضمانتی وجود دارد؟ رمز و رازهای احتمالی قرآن را چه کنیم؟ صِرف این که گمان کنیم به نتیجه دست یافته‌ایم کفایت نمی‌کند، بلکه مهم مجوز اعتماد و اطمینان به این گمانهاست، حال اگر پیامبرﷺ نکته‌ای را در مورد قرآن فرمودند، این سند است و قطعی است. بیان ایشان از روی علم است و اساس حدس و گمان ندارد، زیرا ایشان سفیر الهی هستند و لذا ملاک بیان ایشان است و مراد از تعلیم هم همین است. سالها زحمت بزرگان بشر، نمی‌تواند ارزش یک جملهٔ پیامبرﷺ را داشته باشد. فهم استقلالی افراد از دیدگاه عقل نمی‌تواند حجّت باشد.

نکتهٔ دیگر این که اتّکا به تاریخ و سیره قطعیّه در فهم معنی، معادل پذیرش عدم کفایت قرآن به تنهایی است. البته دانستن زبان عربی و صرف و نحو مربوط به ویژگیهای زبان است. و ربطی به کفایت یا عدم کفایت قرآن ندارد. امّا تاریخ و سیره چنین شأنی ندارند. اصولاً اگر پیامبرﷺ نماز نمی‌خواند، ما الآن در مورد نحوهٔ اقامه نماز همچنان در ابهام بودیم. این که مطلبی را سیره قطعی یا تاریخ مسلّم و مورد اتّفاق بنامیم، نتیجهٔ بحث را تغییر نمی‌دهد.

به هر حال، این عمل پیامبرﷺ بوده که سیره را شکل داده است و اگر نبود ما از قرآن در نحوهٔ نماز و زکات نمی‌توانستیم نکته‌ای استخراج کنیم. آن چه ما را در این تفصیلات آگاه کرده تلاش و زحمت ما نیست، بلکه عمل پیامبرﷺ است که در واقع قرآن را تبیین کرده است. لذا اگر در احکام باید رجوع کرد و سیره می‌تواند بیان قرآن باشد و قابل جمع با تبیان بودن قرآن است، در سایر موارد هم باید همین ملاک مطرح باشد، یعنی اگر از کیفیّت شفاعت یا امامت هم

سخن رفت، ضرورتاً باید تسلیم شویم.

ممکن است گفته شود ما در مسائل احکام دچار ابهام و اجمال هستیم، اما در مسائلی نظیر شفاعت و امامت مطلب واضح است و دیگر نیازی به رجوع نیست. ضمن این که نبی‌ﷺ هم جز قرآن نمی‌گوید و وقتی قرآن مطلب را روشن بیان کرده، قطعاً بیان نبی‌ﷺ غیر از قرآن و مخالف آن نخواهد بود.

این مطلب پیشتر نیز بررسی شد، اما تأکید بر آن مفید است، چرا که شبهه بر فرض باطلی استوار است. این که کسی گمان کند مطلب را فهمیده است، حل مشکل نمی‌کند، چنان که بسیاری افراد با آراء مخالفِ هم چنین گمانی دارند.

به عبارت دیگر باید گفت: از این که هر کس برای خودش مشکل را به نحوی حل کرده، روشن می‌شود تصوّر حلّ مشکل نشانهٔ بی‌توجّهی و غفلت است (در حالی که فرد به فهم خودش از قرآن اکتفا می‌کند). فهم اشخاص نمی‌تواند معیار مرادات و معانی قرآن باشد، خصوصاً که بسیاری از موارد، این فهم‌ها قابل جمع نیستند و همه خود را بر حق می‌شمارند.

از آن جا که اجمال آیات در مواردی نظیر نماز و روزه و حج قابل تردید نیستند، نوعاً منکر این موارد نمی‌شوند. ولی در همین احکام هم اگر جایی بتوانند سنّت را نمی‌پذیرند،[1] وگرنه میان احکام و عقاید و اخلاق، از لحاظ دینی بودن فرقی نیست و ارزش بیان نبی‌ﷺ در همه یکسان است.

اگر به فرض در باب احسان به والدین نیز مراسمی امر می‌شد، باید عمل می‌کردیم و اگر نشده به همین دستور اجمالی بسنده می‌کنیم. در اعتقادات نیز اگر نبی‌ﷺ مطلبی را فرمود، قطعاً باید مورد پذیرش قرار گیرد. تصورات و اوهام ما در مقابل بیان نبی‌ﷺ رنگی از اعتبار ندارد، لغت و صرف و نحو و مطالعه

۱. مثل این که می‌گویند به دلیل اطلاق آیات، همه ماهیها حلالند، یا در تفاصیل حج و روزه و نماز، از پیش خود نظر می‌دهند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

فراوان و ... نمی‌تواند در مقابل بیان نبیﷺ بایستد،[1] بلکه از نظر تبعیت، بیان نبیﷺ با آیه هم ارزش است و اصولاً رتبهٔ عربی و لغت و سایر قواعد، بعد از فحص از کلام و بیان نبیﷺ است.

این دو در عرض یکدیگر و هم رتبه نیستند، لذا باید دقت کرد محل نزاع دقیقاً کجا است. بحث در این است که کلّ تلاشهای ما و دیگران، آیا می‌تواند در مقابل بیان نبیﷺ حجّت باشد؟ اگر همه یک فهم از قرآن داشتند و نبیﷺ بیان غیر آن برای قرآن داشت، کدام حجّت است؟

بحثهای پیشین این مطلب را مبرهن ساخت که اصولاً فهم قرآن و تلاش برای درک معانی آن، همراه با فحص از بیان نبیﷺ باید باشد. البته اگر بیانی از طرف مبیّن قرآن نبود، به خود قرآن اکتفا می‌کنیم. همین شأن نیز دقیقاً در فرمایش‌های اهل بیتعليهم‌السلام وجود دارد.

۸. خلاصه و سیر بحث

۱ـ بعضاً سعی شده استقلال قرآن در دلالت را با شواهد عقلی به اثبات رسانند. از جمله گفته می‌شود با توجه به قدرت نامحدود الهی، وابستگی کلام خدا به مبین مستلزم عجز الهی در ارائهٔ مقاصد خودش می‌باشد. ضمن اینکه خداوند مدعی فصاحت و بلاغت است و لازمهٔ آن بیان بی‌تکلّف مقاصد است، به ویژه اگر فهم کتاب متکی به بیان عده‌ای معدود، آن هم در زمان و مکانی خاص بشود که عموم افراد به آنها دسترسی ندارند که قبیح خواهد بود.

۱. نظیر این که نویسنده تفسیر آیات مشکله تلاش کرده آیه «مودت» «**قل لاأسئلکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی**» را از اختصاص به اهل بیت خارج نماید (ص ۳٤۰) و یا آیه «اکمال» را از موضوع امامت خارج دانسته است (ص ۱۳۵) و یا آیه «**و ورث سلیمانُ داوود**» را مخصوص علم و نبوت معرفی کرده است (ص ۳۷۰) که در همه این موارد، نویسنده بر اساس اهواء خودش با تمسّک به قرائنی سعی کرده روایات را رد کند، و از این طریق در نهایت، موضع روایی امامت را تضعیف نماید.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

۲ـ در مقام نقد باید توجه شود که یک نظریه در صورتی از جهت عقل مردود است که مبتلا به تناقض درونی یا مستلزم محالات عقلی و یا قبائح عقلی باشد. اما این تئوری که «خداوند حجیت فهم ما از قرآن را در گرو مراجعه به مبین قرار داده و مبین را هم معیّن و منصوب فرموده است» از این عوارض به دور است، لذا امکان عقلی آن منتفی نمی‌باشد.

۳ـ حکم عقل پس از مشاهدهٔ معجزهٔ انبیاء این است که باید تسلیم صاحب معجزه شد و از سخن او تبعیت کرد. اگر قرآن را معجزهٔ نبوی بدانیم، به حکم اعجازش سخن خود پیامبرﷺ در کنار قرآن حجّت و لازم الاتباع است و نمی‌توان به محتوای قرآن بسنده نمود.

۴ـ در مورد محتوای قرآن، پیش از مراجعه به نبی نمی‌توانیم حکم کنیم که همهٔ پیام الهی در قرآن است، و یا خود ما می‌توانیم همه محتوای قرآن را مستقل از توضیحات نبوی کشف کنیم.

۵ـ آورندهٔ کتاب که نماینده و سفیر الهی محسوب می‌شود، می‌تواند در مورد قرآن توضیحاتی بدهد یا تقییداتی نسبت به آن مطرح سازد یا در ظواهر کتاب تصرفاتی کند و بواطنی را به آن نسبت دهد. صرفاً نباید او وجه اعجازیِ کتاب را ابطال کند که منجر به نقض غرض می‌شود.

۶ـ اگر مدعی در یک مورد مثل تفاصیل نماز احتیاج به تبیین نبوی را بپذیرد، هم پذیرفته استدلالهای عامّش به آیات باطل است، و هم نمی‌تواند برای تبیین نبوی محدوده قایل شود.

۷ـ قبول اینکه سخنِ متحدّی به کتاب مانند خود کتاب الهی است، اساساً رتبهٔ استنباطها و ادراکات ما را از کتاب -که همواره با احتمال خطا و جهل همراه است- به لحاظ رتبی نسبت به بیان مبیّن کتاب در مرتبه‌ای مادون قرار می‌دهد، و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]

ما را ملزم می‌سازد ابتدا سخن او را در کنار قرآن اخذ کنیم و سپس به استنباط از مجموع آنها بپردازیم.

منابع

۱. برقعی، ابوالفضل. تابشی از قرآن. تهران: مسجد گذر وزیر دفتر.

۲. برقعی، ابوالفضل. احکام القرآن. تهران: عطایی.

۳. شریعت سنگلجی، محمدحسن. کلید فهم قرآن. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۲.

۴. شعار، یوسف. تفسیر آیات مشکله. تبریز: مجلس تفسیر، مؤلف، ۱۴۰۰ق.

۵. قلمداران، حیدرعلی. ارمغان آسمان. قم: چاپخانه قم، ۱۳۳۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.58.3.0]